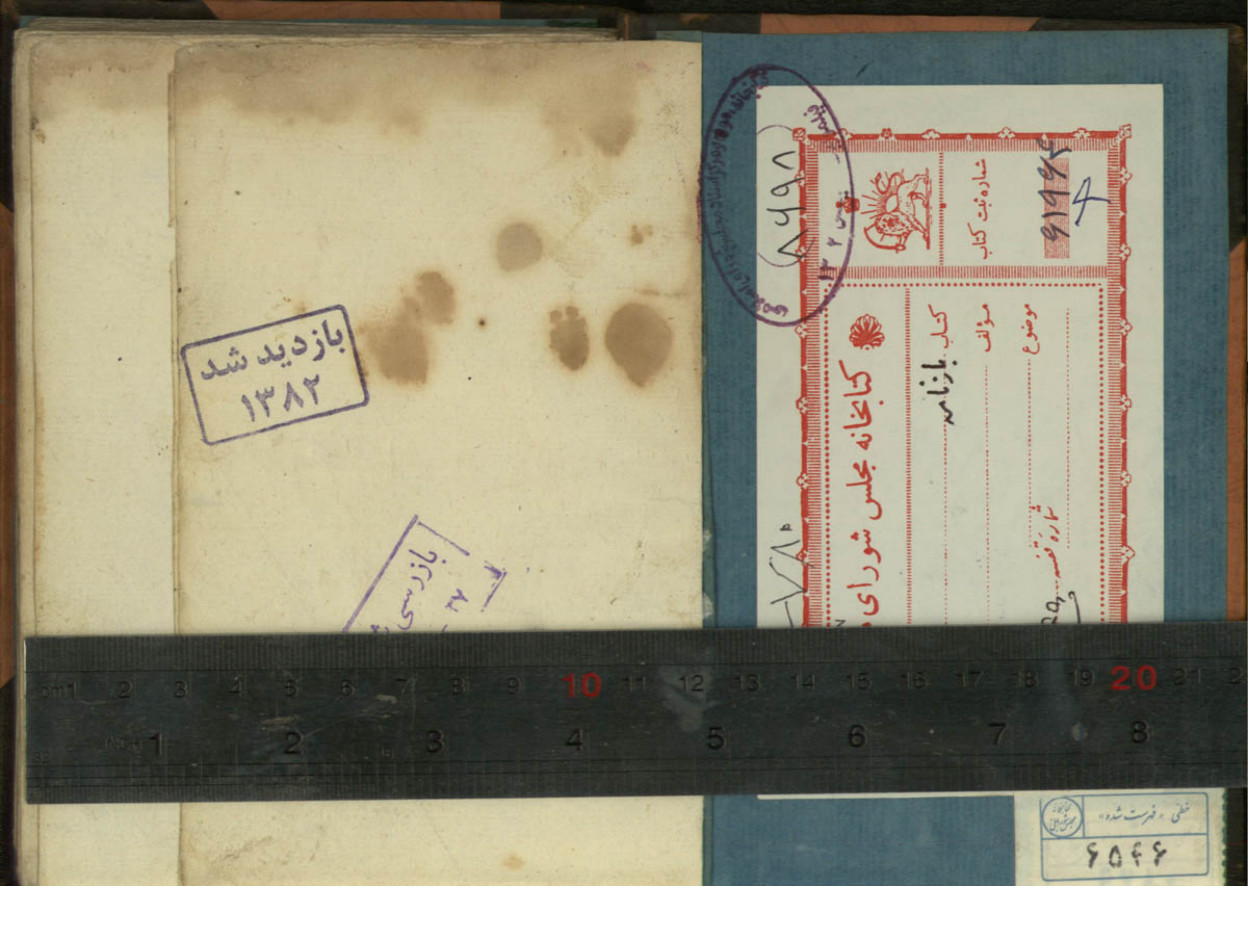



بازدید شد
۱۳۸۲
بازرسی شد
۲۶ - ۶
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب بازنامه
مؤلف
موضوع
شمارهٔ قفسه
شماره ثبت کتاب
۶۱۹۶۴
۸۶۹۸
خطی «فهرست شده»
۶۵۴۶



بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای
شماره ثبت کتاب
کتاب بازنامه
مؤلف
موضوع
شماره قفسه
خطی «فهرست شده»
۶۵۴۶






مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه

بعون الملک العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین ولا عدوان الا [illegible] والصلوة
علی خیر خلقه محمد واله الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا اما بعد روایت
کنند که چون کسری شاهنشاه ملوک عجم بپادشاهی نشست و از کار لشکر فارغ شد و بجهت حوائج
از همه دانشها مرا به هست بایستی که از علم بازداری و شناختن مرغان بهره یابی
پس دستور خویش را فرمود که دانایان این صنعت را از آفاق عالم جمع کردند
و از کرسی هر شهری از ولایات روم و عراق و خراسان و ماوراء النهر و ترکستان و هندوستان
دانایان این صنعت را بیاوردند که درین باب بهره تمام داشتند و از میان ایشان پیش
خواستند که بمعرفت با یکدیگر درین علم مناظره کنند تا فضل هر یک پدید آید و معلوم شود

که دانا

که داناترین ایشان درین صناعت کدامست پس از هر ولایت گزیده ایشان آمده بودند
چون متفق شدند و مناظره بر ساختند در علم بازداری چون مناظره ایشان در پیش وزیر دراز کشید
میان کرد پس اتفاق شد بر آنکه هر یکی از جماعت در نوعی از این صناعت پیش همه
رضا دلفرو متفق گشتند شناختن بهتر و بدتر و اصلی از غیر اصلی و نیک خوار و خو
و هر دارو از دیگر آنچه یکی بگفت و دیگری بپسندید بباید که از بهر یادگاری
بنویسند و از برای این طایفه کتابی تصنیف کنند بموجب التماس اصحاب این کتاب
را تالیف کردم و اول الباب این فن تجارب جمع کردم و این رساله مشتمل است
بر صد و پنجاه و چهار باب **باب اول** در آنکه چون صنعت شکره را
از عناصر آفریده **باب ۲** در آنکه شکره چون صید آید **باب ۳** در نوع و جنس شکره
باب ۴ در شناختن بهترین **باب ۵** در مراتب باز **باب ۶** در شناختن باز سپید
باب ۷ در شناختن شاهین سپید **باب ۸** در شناختن شاهین بزرگ **باب ۹**

۸

برآید ب ۱۲۳ در پراکندن شکره ب ۱۲۴ در شربت شکره ب ۱۲۵ در پس پدر
شکره ب ۱۲۶ در جوارش شکره ب ۱۲۷ در جوارش دیگر ب ۱۲۸
در داروی که سردی کند ب ۱۲۹ در مرهم آهک ب ۱۲۹ (۱۳۰) در مرهم
جالینوس ب ۱۳۱ در خشک دارو ب ۱۳۲ در خشک داروی سبز

بدریای طس از کذرکاه وی بکذشت ناکاه چشم ملک بشاهینی افتاد که مرغابی را
درهوا چندان بر ده بود که از بیم جان خود را در آب افکند ملک فرمود
تا مرغ را از آب بدر کردند چون مرغابی مفارقت کرد در چنکال شاهین افتاد
ملک فرمود این مرغ را هنریست و نیکو جانوریست و شایسته خدمت ماست
پس صیادانرا امر کرد تا شاهین را کرفتند چون نظر ملک بران جایکاه افتاد
جای حصین دید امر کرد که در انجا شهری بنا کنند و کویند آن شهر قسطنطنیه بود
کرد و ظریف کفت که یا قوم در کتابی که اول کسی که شکار اله کرد ملک مغرب بود
و کالوس نام داشت چون فیلسوفان یونان اله را بدیدند کفتند با وجود این چنکال
و قوت این چنین نیشترش نمی ارزد چون ملک کالوس دید که یونانیان مشارکت
این شکار نکردند بملک عجم فرستاد و در نامه یاد کرد که این از چرغ بهتر است
چون بهرام شکار کردنش را بدید که اهو را بضربه بکرفت شاد شد و بفرمود که آنرا

کرسنه کردند پسر ملک عجم بر آن کذر کرد اله بر کودک پا و بخش و هلاکش کرد
بهرام کفت کالوس با ما دشمنی کرد پس بهرام ملکی فرستاد پیش ملک مغرب
و در نامه یاد کرد که این بهتر از یوز شکار می کند چون کالوس نامه بخواند بفرمود که ملک را
کرسنه دارند برادر ملک بدیدن ملک رفت تا کالملک بجست و برادر ملک را
مجروح کرد چنانکه بمرد و ملک مغرب متحیر بماند از کار ملک عجم چون شنید که عقاب
بر پیه بهرام چه کرد کفت بهرام کینه خود بستاند چون بهرام شنید شادمان شد
والله اعلم **باب سیم در نوع و جنس شکره که چندست** روایت می کند
عطریف و ادهم یاد کردند از حکماء این علم در وصف شکار کفتند با شیم این شکره را
بر دو صنف و چهار جنس و سیزده نوعست اما دو صنف یکی را رنکلیای
خوانند و بتازی اصفر العین کویند دوم را سیه چشم خوانند و بتازی ادعج کویند
اما چهار جنس یکی باز است دوم شاهین سیم چرغ چهارم اله است اما

سیزده نوع

سیزده نوع اولش بازست و بتازی هم باز کویند و ترکی قرچغی کویند
و حوتوس نیز خوانند و برومی براکی کویند عزیز النفس و خوش منظر لطیف
طبع بود و حد شکار وی معروف و تابع وی باشه است و بتازی باشق
کویند و باش نیز خوانند و ترکی خرقو کویند و برومی اسقرس خوانند
هم طبع بازست و لیکن ضعیف ترست و حد شکار وی پیداست اکر دلاور
باشد کبوتر و کبک و مرغابی بکیرد **نوع دیکر** از جنس دیکر اول شاهین بحریست
و بتازی نامش هم اینست و ترکی سلقی لاچین و برومی ارغنوس کویند
در جزیرها باشد و بهترین ازو شاهین کوهیست و دلاورتر بر شکار از مرغان
بزرک و لیکن کوتاه عمر بود بسبب آنکه چون بدنبال مرغی نشیند و اکر باشد
چندان جهد می کند که در تن خود هیچ قوت باقی نمیکذارد و بخلاف همه
شکاری رنج بسیار بر قوت طبیعی حمل میکند تا شکارش از چنک نرود

وازفرط حرکت از اعتدال غریزی بیرون شود وسبب تاخیرش از کرنج
همین است وحد شکار او از مرغابیست تا بکلنگ وبهترین شکار او دربره واز
اوست وبعد از وی شاهین کوهیست وبتازی اهم نامش همین است و آن ترکی
لاچین وبرومی بریدس وشکار وی کبک است وکلنگ نیز بگیرد ومقام
وی درکوهها ست وطایع وی چرغ شاهین وبرومی فلکوس گویند
پدر وی شاهین است ومادرش چرغ مانند شاهین کوهیست الا آنکه وی بزرگتر است
از شاهین ودراز گردن وخورد سر وباریک پر وسیاه خط بود
وحد شکار وی کبک باشد وگوران وخرگوش وگاه باشد که کلاغ بگیرد وطایع
وی بومه است وبتازی بریده واهل مصر بندق واهل خراسان نستره بسقر و
ترکی طرمطای گویند وهیچکس نداند که مقام وی کجاست وشکار وی سمانه
ومرغان خورد باشد الا آنکه اهل بغداد بوی دراج گیرند وچون گرسنه شود بیابی

خود را میخورد از وی خبر ندارد از بسکه حرص وطمع دارد نوع دیگر
از جنس اول دیگر چرغ است وبهترین ایشان سقر است وبرومی اکس فلکوهین
گویند وچینس گویند که چرغ است سقر چرغ در ولایت ترکستان باشد وحد شکار
وی مثل شاهین است وچرغ جست وبعد از آن سقاوه است وبتازی همین نام
دارد وبترکی کرنج گویند وبیشتر در جانب مغرب باشد وعراق وشکار وی
کبک است وگوران وخرگوش وکلنگ وبط باشد که مرغابی نیز بگیرد
ولیکن نوادر وبعد از وی چرغ زاولیست وبتازی سقر حجازی گویند
درازی دنب وی ونقش سینه اش مانند چرغ باشد وزردی پایش وبن
تیهورش مانند سقاوه وشکار وی گوران وخرگوش وجز آن باشد
وبعد از آن سنکر است وبتازی کحلی گویند وبترکی اسیل وشکار وی مرغان
خورد باشد وبرنج صابر نوع دیگر از جنس دیگر اول آلاست وبتازی

عقابست و ترکی قراقوش و شکار وی آهو و روباه است و باشه
که کرک نیز گیرد و بعد از آن الست و بتازی محبت و بر وی کمغوس
باشه و شکار وی خرگوش و کلنگ و بط بود نوع دیگر از جنس دیگر
که بهترین همه شکره است و ذکر وی بآخر خواهد آمد بسبب آنکه در دست مردمان
موجود نیست ولیکن چنان دیدم ذکر وی در کتب همه از روایت دیگران
که ایشان هم از شنیده میگویند که فاضلترین همه شکره است ضخیم الجثه بزرگ و از قد
و عظیم کار و بسیار شکار چون برهای بیاید بر مرغابی و غیره پرواز کند
مانند شاهین و مرغ را میزند و دیگر باره خود را بهوا میبرد و دنبال مرغ
دیگر میکند همچنان تا همه مرغان را چند از اگرچه پنجاه باشند آنگاه
بآن مرغ که اول زده باشد فرود آید و بخورد و گویند عزیز النفس باشد
و بدست نیاید مگر بروزگار دراز و رنج بسیار بدست آید یکی بدست

یکی

ملکی از ملوک ترک که بالای خارزمست تا بولایت خرز دگویند هرچه مجروح کند
هرگز درست نشود و دستوانهای ایشان از پوست اسب باشد
گویند رنگش سرخ است سیاهی مایل فراخ دهن سبز پای بسته کف وز
منند بود من همه عمر هیچکس را ندیدم که گفته باشد که دیدم الا حکایات
می کنند باخبار از یکدیگر اما آنکه میگویند پنجاه مرغ میزند یکبار بدست
رها کردن کسی سوال کرد که این جانور از برای آن شکار میکند که طعمه خورد
یک مرغ چرا اکتفا نمیکند گفت این بیشتر پست که چون از هوا مرغ را بزند از
بیم خود را بزمین زند باز خود را در هوای میرساند از بیم برش و آن
مرغ از زده باشد و افکنده پس دور ماند چون در هوا نظر کند آن مرغ را
نبیند باقی مرغان را میبیند خیال میکند که آن مرغ بنشاده دیگر را میزند بر همین
نسق تا همه را میکند و بعد از آن برقت و ترکی بلچ توش گویند و این موجود است

خوردتر باشد از باشه دراز تر زرد پای سرخی گراید سینه چشم سنداری که گرد سفید
بر پشتش نشسته است هرگز ندیدم که تعلیم گرفته باشد امّا در صحرای شکار کند
و بنجر حال رسد و جگرش را بخورد **باب چهارم در شناختن بازان** اکنون روایت کنیم
از فرزانگان این علم که گفته‌اند بهترین بازان لارقیت و بازان ولایت
ارمن و دیلم و افریقیه و شیروان و میانه بازان گرجستان و ترکستان
و بازان رومی و اروسیتا امّا اشهل چشم باشد و سیاه پشت و نشان
لارقی آنست امّا بدترین همه بازان هندوئی و دهستانیست امّا علامت
لارقی آنست که سطبر انگشت بود و دراز پر و بد خلقت باشد و چون کرسنه
کند سرخ شود مانند خون و دیدم در کتاب علی کاه که گفته بود که کوه کلارا
در آن بازان نمانند بازان افریقیه در همه خلقت الّا که تنه ایشان بزرگتر است
و مختصر یاد کرد که در کتاب خود که بازان کوه شیروان همین صفت دارند امّا نشان

باز

باز دیلم آنست که سطبر گردن و مغاک چشم و بلند ابرو و ازرق
چشم و فراخ مینی و سفید کف بود امّا نشان بازان روم آنست که بزرگ
سر باشند و سطبر گردن زرد پای و بسیار پر و سرخ رنگ باشند و نشان
باز دربند آنست که کلانش درست قامت و قوی بود و نقش سینه او فراخ
خط باشد و باریک ابرو و مانند ابروی خروس امّا نشان باز گرجستان
آنست که چشم وی زرد بود و سفیدی مایل و سبز پای و ابروش مانند
ابروی کبک باشد و خوش جشن و زود تعلیم پذیرد و امّا کلهیری و
دهستانی در ایشان همه رنگ باشد و نشان مخصوص ندارند و در رنج
صابرند و شکار مرغان بزرگ کنند و خوش خلق باشند گویند که
کسری بسیار عاشق شکره بود و گفت بهترین همه بازان باز جزیره است
و بدترین بازها باز هندی و حبشی و ارمن بود و چنین یاد کردند بزرگان

عجم که پرنده ترین همه بازان باشند و خوش خوی و زود تعلیم اما ضعیف
ترکیب باشند طاقت شکار بزرگ ندارند اما شکار مرغان خورد نیک باشند
و در کتاب علی دوله دیدم یاد کرده بود که من دیدم باز سفید که تیغو تر
و چنگالش سیاه بود و آن باز را خراسانیان صابونی خوانند و در کتاب علی
کوتاه دیدم و خوانده‌ام که باشه صابونی گویند و در کتاب خوانده‌ام که بازان
هستند مثل کبوتر سفید و از میان سرش تا بر دنب خط سیاه کشیده
و اگر باز سیاه باشد خط سفید کشیده و بر سر پری دارد درازتر از همه
پرها مانند زلف و چنان یاد کرده بود که مثل این بازان هیچ شنیده نشده و لا
دیده نبوده است اما درین عصر ما یا شیم باز سیاه چشم که چشم دو نوع
باز نشاید زیرا که خرق عادت باشد بلکه سبب آنست که باز مرغ دیگر جفت
شده که نام وی دست بانست و ترکی جای گویند پس چون باز چشم

دی

وی گیرد آن بچه سیاه بود و بدترین همه بازان باشد زیرا که بد اصلست
چنانکه چرخ شاهین پرنده تر از چرخ باشد سبب آنکه پدر وی شاهین است
و دلیل بر راستی وی آنست که عقاب هست که نام وی همای است و پهلوی
دلیر روز گویند و ترکی توری از خانه وی سگ میزاید و از یک جای
دیگر مرغی باشد وی و این معنی را ارسطاطالیس یاد کرده است که در کتاب
حیوانی از متقدمان حکیم دیدم که سبب آنکه این مرغ که سگ از وی میزاید
آنست که روباه بر وی میجهد و درین زمان من دیدم که همای و روباه
هیکجا با هم بودند والله اعلم

باب پنجم در رنگ شکره

ارباب این طایفه
گفته‌اند که بهترین لون بازان و دلاورترین آنست که پرها که بر گرد
آبخور دو بیت همچو نقش سینه اش باشد و آن خطهای سیاه که بر دنب دارد
مثال سم آهو باشد و هر دو پره که در کناره دنب اند از چپ و راست

همه سیاه باشد و گویند سرخ بهترین رنگست و باز سیاه که بازرق گراید
گراید و خطهای سینه اش فراخ باشد اما از ولایت روسیه و ترکستان
بازان عیب باشند غطریف گوید علما جمع شدند و گفتند باز سفید از همه
بازها تیزپرتر است و زود تعلیم کرد و صابرتر بر پریدن و پرواز کردن
در هوا و یاد کرده اند بعضی از بازیان عجم که باز سفید را تولد از باز دیگر است
گفتم اگر این راست بودی واجب کردی که هرکجا هر کس بودی در بعضی اوقات
اتفاق افتادی که باز سفید پیدا شدی و این را هرگز کس نشان نداده اما
دران ولایت که کلاغ سفید و کبک و روباه سفید باشد دلیل می کند
که اختلاف الوانی ایشان از ولایت است جنین گوید خاقان که باز سفید در
ولایت ما باشد که چون بچه کند در پرواز آید تا نزدیک هوای گشف و از
آنجا جانوری نو می آرد که هم آنجا باشد و بچگان خود را طعمه میدهد ازین سبب

حرارت و بازان سفید پیشتر است صیادان گفته اند که آن جانور را در آشیانه
باز می یابند گفتم ممکن باشد زیرا که بازان بارد و زغ و سنگ پشت می آرند
جالینوس گوید مزاج هوا گرم و تر است و سردی وی عارضی است از
حرکت باد بلیناس گوید و واجب کند چون درین دو اینج که دون
ترین جانوران است پس اولیترست که دو اینج بهترین جانوران باشد غطریف
با حجاج میگوید که یاد داری که بموصل بودیم پیش هارون الرشید و باز
سفید در دست داشتم خوب منظر ناگاه باز در طپیدن آمد من پنداشتم
نظر باز بشکار افتاد باز را رها کردم و در پرواز شد و چندان رفت که
از چشم غایب شد و من از و امید بریدم بعد از ساعتی دیدم که باز از
هوا آمد و در چنگالش جانوری مانند مار ماهی بستدم و نزد هارون
بردم فرمود تا در طشت نهادند و پنهان کردند پس از علما پرسید که

هیچ خبر دارید که جانوری هست مقابل مار ماهی و ایشان از امیر
المؤمنین علیه السلام روایت کردند از عبد الله ابن عباس رضی الله
عنه فرمود که هوا معمور است از حیوانات مختلف و آنچه بما نزدیکتر است
جانوریست مانند مار ماهی چشم می زند بهوای غلیظ و از حرارت جنبش
هوا آنجا میرویند و پرورده می شوند و گویند که باران سخت آن جانور
را نیز میخوزند هارون الرشید گفت آوردند خشت را و آن
جانور را بایشان نمود یونانیان حکایت کردند که چون آفتاب بتابد
بامر خدای جل جلاله و عم نواله بر خشکی و دریا از اثر حرارت از دریا بخار
تر و از زمین دود برخیزد و چون سرد شود در هوای سرد که کره زمهریر
باشد اجتماع یابند از آنجا که گذر کنند چون بکرهٔ آتش رسند هر آینه آنجا ساکن
یابند و نیست شوند و بعضی گویند که آتش گردند اگر در هوای لطیف مانند

درهم پیچند دایر شوند پس اگر تری بر طبع ایشان غالب باشد باران
گردد و اگر سردی بر تری غالب شود برف گردد و اگر خشکی غالب گردد
باد شود و اگر اعتدال پیدا شود هر آینه ترکیب بروی پدید آید بر قدر استعداد
مزاج اما معدنیات یا نباتات یا حیوانات پس اگر در مکونات خیز و آتشی با هوایی
غالب گردد هم آنجا بماند و نقل کنند و اگر آبی یا خاکی غالب بود رجعت کنند
بجانب مرکز خود ازین سبب است که در اوقات جانور با بیارد یا سنگ فرود
آید و درین روزگار نیز دیده اند والله اعلم **باب ششم** در مرتبت باز
که چند گونه اند روایت کنند از فیلسوفان این علم که باز را پنج مرتبه است
اول آشیانی دوم خالو سیوم گذاری چهارم راحی پنجم کرچی بعضی گویند آشیانی
بهتر از همه بازانست و بتازی غطریف گویند و برومی بولوفن و این نوع
آنست که بچه وی را از آشیانه او بردارند که هنوز پر بر نیاورده باشد و بعضی

از اهل تجربه گویند که خالو بهترین باز است و بتازی عاطفی گویند و
برومی کلدیس واین نوع آنست که مادر و پدر او را پرورند تا بزرگ شود و
هنوز از آشیانه بیرون نیامده باشد از پی تعلیم شکار نا کرده او را بعضی اکبر نیز و
گویند گذاری بهتر است و این قول درست است بتازی وحشی گویند و برومی
اکسوباسین و این نوع آنست که مادر و پدر او را از پی تعلیم کرده باشند شکار
اول خریف بدام افتد اما نوع دیگر رواجه است و بتازی راجعی گویند
و برومی بخنسی و این نوع آنست که همه شان شکار کرده باشد و سر ملو خورده
اول بهار در دام افتد این را مختلف خوانند نیک شکار کند اگر نر بود
و نوع دیگر کرنجی است بتازی مقریض جبلی گویند و برومی اکسوبین و
این نوع آنست که بچه پرورده باشد و در کوه کرنج خورده باشد و چشم
وی با سرخی مایل بود و اهل عراق کارگر نیز خوانند و عرب قرنوص
گوید

گوید و این بهترین همه باز است والله اعلم باب دهم در شناختن شکره
و دانش زیرکی بازان یاد کرده اند عالمان علم شکره از ترخانیان ترک و
مرزبانان عجم و نظریان روم که نشان بهترین باز آنست که خورد سر باشد
و دراز گردن و سطبر تقیور و انگشت فراخ و چشم و دهان و حوصله و دنب
نیز همین قاعده و سوراخ بینی گرد و گوش کوتاه و پرهای حوالی و پر زانو
کشاده کف سیاه و طعمه زیرک دل و بسیار نشاط و فشانده و
چون پر اندازد و راندازد و شکل و نهادش مانند غراب بود اگر این
شکل باز باید پشت وی قوی باشد بسیار مایل آن نوع باز کم بدست آید
ترکان آن را چقری گویند این نوع ندیدم که در آشیانه یک بچه باشد
و آشیانه اش بر درخت پست باشد و آن سخت بزرگ بود و دلاور
باشد و بعضی ترکان آن باز را طرهان گویند باز داران خراسان و این همه

نشان متفق اند الا بر چهار جای اول سر بزرگ بسیار دماغ مغاک
چشم خسته شر آواز اما استادان اهل چین گویند می باید که آواز تیز باشد و گران
سنگ و دنب و پرش مانند چرخ باید و اهل تجربه گویند که نشان بازی که
شکار بزرگ را شاید و در پریدن از طاق دارد و گویند باز
باید که کشیده روی بود مانند کرکس باز سر فراخ سینه و کتف و سوراخ
بینی و دهان و چشم روشن دیده و تیز نظر و بلند ابرو سفید باشد
کوتاه دنب و ساق قوی گوشت سیاه زبان سبز پای و سینه پسته کف عظیم
و زور قوی بی ضرر و بر رنج خوش خلق سهل ریاضت در تعلیم گران
سنگ و بعضی استادان گفته اند که باز را در خانهٔ تاریک بندند و اگر باز
دلاور باشد دست را بگزد و اگر در روشنائی بندند گزنده بود
نشان بدولتی است اما شاهین و چرغ طبع گزنده دارند هر چند گزنده‌اش
کم

کمتر بود دلاورتر بود و بعضی اهل تجربه یاد کرده اند که دو باز را یکجا
بندند نزدیک دیوار تا وقت چنگال انداختن هر آنکه از دو یکی چنگال
بلندتر اندازد آن باز بوقت پرواز بسوی شکار بقوت‌تر باشد
و گویند درین همه نشانها باشد موافق باز است خاصه در درازی پرهای
قوادم و هر چند پرهای قوادم درازتر باشد آن شکره دورتر پرد
حکما گفته اند قیاس از شاهین باید کرد هر چند که قوادم او درازتر و قوی
گوشت وش کشف باشد درازپرنده‌تر است و در انفس همچو یوز
و باز نیز پرنده‌تر بود و قیاس کن از کبک و دراج هر چند
قوی و دنب کوتاه دلاور و پریدنش اندکتر و لطیف‌تر بود و الله اعلم

باب هشتم در شناختن شاهین نیک عطریف گوید از قول اهل
تجربه که شاهین از همه شکره‌ها تیزپرتر است و چون انس گیرد زود آموزد

شکار بسیار کند و بلیاس حکیم گفته با قیم که سینه شاهین از میان نگشت استخوان
محکم دارد و قوی پی بود و پیوسته گوشت دست و ران از تن است
شاهین که به پرواز در آید و قصد شکار کرد اول بسینه زند آنگاه در
چنگال گیرد این قول استادان اسکندریه است و یونانیان میگویند که بهتران شاهین است
که کرنج در خانه خورد زیرک دل باشد و شکار دوست و وفا دار بود و بدترین
همه آنست که کرنج در کوه خورد و اهل مصر این شاهین را فرفو گویند

باب نهم در شناختن شاهین زیرک متفق شدند استادان عرب
و عجم و یونان بر آنکه بهترین شاهین آنست که فراخ دهن باشد و پشت بزرگ
و منقار او بچه و لب و گردن دراز و ساق برکنده و سینه و ران و مغاک
چشم و بسیار خورد و زود کد از دو خشم زور و کوتاه دنب و میان
و اندک پر و سیاه زبان منتظم قامت چون نشیند هر دو پای را نزدیک هم

نهد سخت گوشت و گران سنگ بود والله اعلم

باب دهم در شناختن بهترین شاهین استادان این علم گفته اند شاهین باید که استخوان
شکار بزرگ بود خورد و سر باشد کشیده روی دراز گردن و منقور و بها
خوافی و باق و فراخ دهان باشد و حوصله و سینه بزرگ و چشم و بلند از
و تیز منظر لطیف بش کوتاه میان گشاده پر باریک دنب و چون پرها در
هم آرد از یکدیگر بگذرد و چون صلیب و بالای پرهاش کوتاه دارد و پرهای
خود را نچسبند همیشه سست دارد و استادان اسکندریه یاد کرده اند که
این صفت که میگویند مقام این شاهین در قصهای ولایت مغرب بود
و نام آنجا بلنجه خوانند سیاه پشت باشد و زشت لقای و عراقیان گویند
این شاهین که نشان میدهند عقیم است

باب یازدهم در شناختن شیر پری شاهین
گویند که نشان شیر پری آنست که باریک میان باشد و دنب گرد سر و رازگون

و ساق و پرهای خوافی و کشاده کف و سر پای بزرگ انگشت و نرم و
آگنده و دنب و ران فراخ و سوراخ بینی و سینه قوی گوشت مجموع خلقت
و چون پرها جمع کند بر سر دنب یکی از دیگر بگذرد چون صلیب و چون نشسته باشد
بر سر دنب نشسته است و بسیار خوار باشد و زود که از و چون بحال الله ازو
دور اندازد و خوش خوی بود والله اعلم باب دوازدهم در شناختن بهترین شاهین
شاهین بهترین رنگ سرخ باشد و دلیر و مقام وی نزدیک عمارت بود
خوب منظر باشد و قوی دل بر شکار بزرگ و زود ریاضت پذیرد
اما اکثر اوقات مقام وی در کوه و صحرا بود و شریر باشد و شکار دوست
و بهترین ایشان آنست که دنب مجمع دارد و سفیدی که بر کنار دنب
دارد بسیار بود و لیکن پرواز کند در هوا چنانکه از چشم غایب شود و اما
شاهین سیاه مقام وی نزدیک آب یا جزیرها باشد و آن سفیدی که در کنار دنب

دنب

دنب دارد نباشد یا اندک بود چنانکه پر نباشد و آن شاهین رنج بر باشد
و بر گرما و سرما صابر و اهل شکار گفته اند می‌پندارند که اصل همه شاهین سیاه است
تغیر بودن ایشان می‌باید کرد و بقدر جایگاه که در وی مقام دارد اهل صنعت
گویند که نشانهای چنین بر شاهین کوه موافق اند و برومیه چرغ و شاهین [illegible]
بیشتر در ولایت عرب والله اعلم باب سیزدهم در شناختن بهترین چرغ عطریف
وادهم روایت میکنند از اهل علم شکره گفته اند که چرغ از همه حریص تر است
بر شکار و محتمل قابلیت تر تعلیم و شوخ چشم و شریر و بزرگ شکار و قوی و سخت گوشت
و صابرتر بر رنج و دراز نفس بدود و دویدن و گویند عرب که چرغ در پریدن
چندان طاقت دارد که از وقت برآمدن آفتاب تا فرو شدن در پریدنست
و سخت استخوان بود و چون استخوان وی بشکنند و باز بندند و خواهی که دیگر باره
بشکنی هم از آنجا بشکند و عرب مشهور زنند در تعلیم چرغ از همه شکره زود در گیرد الغیث

بر دم و دلیر بر شکارهای بزرگ و گویند که چرغ از همه شکره انصاب‌تر است یعنی که
هرچه در صحرا بجنبد که امکان آن داشته باشد که در هوا بتواند گرفتن محابا نکند و
در این شاهین زیرکی هست و چالاکی هست که مرغابی را از صحنه اکیرد و آن چرغ مهم
علویست ١٤ باب چهاردهم در نشان بهترین چرغ معروفان این علم گفته‌اند که بهترین
چرغ آنست که سر خورد دارد و دراز گردن و پر و ساق و مغاک چشم و تیز نظر و
بلند ابرو و اندک پر و نرم و تمام پر با خوافی سطر بتقویر و بن دنب وا بخشت
بزرگ و فراخ پشت و دهان و سوراخ بینی گشاده سینه فراخ دنب کوتاه میان
دو شانه سیاه زبان منصب قامت بسیار خوار و چون نشسته باشد پا بهم نزدیک
هم نهد و نیز دیدم چرغ علوی که در دنب چهارده پر داشت و نام وی
حروف است و بهتر از همه چرغها است و گفته‌اند در این صفت همه انواع چرغ هوا فقشد
١٥ باب پانزدهم در شناختن بهترین چرغ در شکار بزرگ چنانکه گفته‌اند که رنگ چرغ

سیاه

سیاه که بر کناره دنب وی سفیدی باشد و اگر باشد اندک باشد آن تقویت
باشد و صابر بر رنج کشیدن اما چرغ زرد که قفای او سفید بود خوب
منظر باشد و شکاری اما چرغ سرخ که قفایش صافی بود و گردن کاهش زرد
بود دلیر و پرنده باشد اما چرغ سهره که نقطهای بر دنب دارد بزرگ
شکار باشد و سخت کوشت اما چرغ سفید که قفایش سفید بود لطیف تن باشد
بهتر از همه بود ولیکن پروازی باشد والله اعلم ١٦ باب شانزدهم در نشان
بهترین سقاو گفته‌اند ارباب این علم که نشان بهترین سقاوه از بدترین قیاس
از شاهین باید کرد و بعضی گویند قیاس از چرغ باید گرفتن و راست آنست
که قیاس گرفتن از علوی باید گرفتن و بهترین آنست که سخت سفید بود و قفایش کوتاه
کبود و دنب دراز گردن و ساق بود والله اعلم ١٧ باب هفدهم در نشان بهترین آله
و دال روایت کرده‌اند از اهل عرب که بهترین آله آنست که بسته تن باشد و خم بهت

ارکان بزرگ جثه بود و دراز ساق و پرها گشاده کف فراخ دهان و سینه
سرخ و نرم پر بر سرش نقطهای سفید بود و بر پشت و گویند که آنچه از
مغرب آورند بهتر بود اما بهترین آنست که سرخ رنگ بود و دراز گردن
و پرهای قوادم او خورد سر و مغاک چشم و سرخ و بلند ابرو و بزرگ
کف و سطبر ساق و اگر کرنج در صحرا خورده بود بکاری نیاید باب ۱۸
در شرط شکره دار که چون باشد روایت می کنند از غطریف و محمد بن
عباس که از ملوک معروف بودند بادب شکار و از حکما اهل این علم که
بهترین بازداران آنست که باز را بشفقت نگاه دارد و رحم برد
بروی و خوب تدبیر بود و تلطف کند و ریاضت و تیمار دهش و طعام
بقدر قوت هاضمه وی بود دادن و اگر در طبع شکره خوی بود آزار او
دفع کند پس واجبست مر خداوند شکره را که او را بکسی سپارند که هوش

شکره باشد و بشکار راغب بود و سودای او بر تابد و بر رنج شکره بردن
پس باید که چون خداوند شکره ترا اختیار کرد بازدار باید که تن در
نهد و بهیچ کار دیگر مشغول نشود و پیوسته خود بر شکره دارد و هر روز
در احوال وی نظر کند که افعال طبیعی میکند یا نه یا نتواند داشتن از سستی
از بیماری و چون از دام بیرون کند زود چشمش بدوزد و دوال
در پایش بندد و بعد از هفت روز چشمش سست کند و در چشم شکره
بسیار نظر نکند و پیوسته روی از شکره بگرداند تا انس گرفتن نماید
که باز از روی تیر بدو رمیده گردد و آن عیبی عظیم است و چون باز
از دست بازدار بپرد دست نفشاند تا پشت و پایش درد نکند
و از گرد و دود نگاه دارد و از گرما و سرما و تشنگی و بوهای
بد و شیر و چون سرکه و سرگین و کند نعل و هر چه بدینها ماند پرهیز

کند و ایستادن در میان مردم زحمت دارد و زن حایض و گرفتنش از غلیب
بر پشت باشد و چون بیمار شود در معالجه تعجیل نکند تا بیماریش تحقیق
نشناسد پس دوا کند بجایگاه ضرورت چنانکه بعضی استادان
گفته‌اند دست خود را از دوا اگر دل بسیار کوتاه دار تا شکره دراز
زندگی باشد گویند بهترین مداوای شکره گوشتیست که در صحرا بان عادت
کرده باشد و مزاج او موافق گشته و هر مرغی را که به طبیعت خود میان
بازیچه روزگار خود که وحشی بوده و چرغ و شاهین را تدبیر بلطف
کنند بقدر آنکه صلاح داند بازدار باید که حمولی باشد و پاکیزه در
خدمت باز و یاد کرده‌اند که بهترین موانستی شکره آنست که
شب بسیار بر دست دارند و سگ نزدیک او دارند و آواز
سماع مطربان شنود و باسب تعلیم دهند و طبل بیاموزند و احتراز
کنند

کنند از دروازه سگ که درآید و چون باز لجاج کند و نخواندن نیاید
صبر باید کردن و حسن مدارا تا خوی بگیرد و باز را از شکار بطالی
نکند تا کاهل نشود و شکار رنگ کند بی شکار سیر نکند تا طبع شکار کند
و از چرک و خون و بکشش پر و دنب و از گوشتهای ناموافق
نگاه باید داشت و جهد کند که شکره همیشه شکار کند و فربه باشد
اگر خوش خلق باشد پیوسته فربه نگاه دارد که چون شکره فربه بود
و بیمار شود زود علاج توان کردن و جهد آن کند که هیچ عیب
بر شکره رها نکند چون عاشق نخواهد که هیچ عیب بر معشوق بیند و
زمستان بخانهٔ دارد که بی دود بود و تابستان در خانه خنک که
باد سموم نباشد و بویهای خوش نزدیک وی دارد

باب ۱۹ در فرق میان طبیعت شکره استادان گفته‌اند

که شکره در طبع و ترکیب و کیفیات و کمیات بیکدیگر نزدیکند باز
معتدلتر است از همه شکره و لطیف ترکیبست و نازک طبع خصوصا
وحشی که اندک مایه عرض در مزاج وی تغییر پدید آید بیماری غلبه از
تری و گرمی باشد داروی مسهل بود بر قدر قوت شکره اما باشه
هم طبع باز است ولی کوچکتر است داروی بقدر قوت
شکره وی دهد اما شاهین بحری گرمی و تری دارد بیماری وی
از بلغم بود اما شاهین کوهی نیز مزاج گرم و تر دارد اما چرغ
شاهین مزاج گرم و تر دارد وی بسردی گراید اما یوصه گرم تر است
از همه اما چرغ را مزاج سرد و خشک است الا چرغ علوی بگرمی گراید
اما هیل هم طبع چرغ علویست اما اگر بر مزاج وی اخلاط غلیظ است
بدین جهه دیر گرسنه شود اما ترمج هم طبع آن است الا آنکه اندک مایه لطیف
تر

تر است والله اعلم باب ۲۰ در علاج شکره خاقان گفت ملک ترک که باز
دلیر هوا انداست نوشیروان گفت باز شکره نیکست چون عرض قادر شود
بر کار تاخیری نکند و قیصر ملک روم گفت باز پادشاه خود بست
چون شکار خود کند و نخورد دگر باره بر سر آن مردار نرود اگرچه
گرسنه باشد و علمای عجم گفتند که باز مرغی بسیار بحمیت است از همه
شکاری بیشی چون شکار بزرگ کند معاونت نخواهد چنانکه چرغ و شاهین
برمانیطس گفت باز ملک جبار است یعنی که هرگز تعلیم نپذیرد چنانکه
چرغ و شاهین بلکه هر چه در دل وی است بی تعلیم از شجاعت خود
میکند و ارسحاس گفت باز ضعیف تن است و قوی دل و دلیری او از
بسیاری حرارت غریزیست که در دیگر شکره نیست جالینوس گفته است
ارسحاس بیشی که پیوسته مقام وی نزدیک آب باشد و بر درختان

سرده

شناکند و پیوسته بولایت باشد و بعضی گفته اند که باز عالی همت
که نه بسی که چون جایی باشد درخت نباشد و جایگاه بلند طلبد تا
برانجا ارام گیرد و مخص و رادی کهف من رسید که مردم را بسته حالت تکبر
حاصل شود یکی چون بر تخت مملکت نشیند دوم چون باز بنگ بدست
گیرد سیم چون بر اسب نیک نشیند **باب ٢١** در انکه چه مرغست که
بوی شکار کردن شاید صید کردن در باب این صنعت که شکار کنند مرغی
که نه از جمله شکره باشد تا صنعت خود بنمایند و در میان شکره دارا ن فخر
آورند پس تعلیم کردند کلاغ سیاه را که بتازی غداف گویند و
برومی پاکیک و زاغ ابرومی کالولا گویند که گنجشک گیرد و گربه را
که در روم الطوماخس گویند که مرغان خورد که در میان خاره باشد
بگیرد پس چنان باید که بهترین نوع بچه باشد که از آشیانه ستانند و پرورند

چون

چون بزرگ شود پیوسته در خورش مرغان زنده دهد تا زنده
شناس شود و چون زنده را بشناخت انگه تعلیم کند بجوند ان
تا بیاموزد و چون این همه تعلیم کرد و تمام شد انگاه صید برد و دو
سه روز مرغ زنده دهد و همچنانکه شکره را تعلیم دهد تا بر شکار زنگ شود
و پیوسته مرغ زنده سیر کند تا طمع کند مرغ زنده گیره و الله اعلم
باب ٢٢ در تقدیر طعام شکره که نشد باید که تدارک این مرغان را
تا از حال بحال گردند طبع ایشان تغییر کند از فربهی بلاغری چنانکه ایشان را
خواهند دوانیدن پس واجب کند مر بازبان را چون باز را اول
بگیرند و لاغر بود فربه کردن انگاه بر قوت وی ریاضت کنند بر فربه
تا بر قوت وی احتمال کند چون باز را بچه باشد اول بهار در دام افتد
اگر اول فربه است باز فربهش کنند تا گوشت خایی بگیرد و الا

هلاک شود و باید چنان کند که یکبارگی لاغر نشود که شکار تواند
کردن و بخواندن تواند آمدن پس ابتدای تدبیر باید کردن بقدر
طعام شکره از گوشت گوسفند بی رگ و از گوشت مرغان هم چندان
و از این قدر باز را زیادت باید دادن از برای فربهی که طبع لطیف دارد
بکمتر چیزی در مزاجش تغیر پیدا شود و بهترین تدبیر آنست که بلطفش نگاه
دارند و اگر خواهد که ریاضت دهد از وقیه گوشت ربعی کم کند تا سه روز
از ربعی دیگر سه روز از خوراکش منع کند و بسیار بر دستش نگاه دارد
چون بدانستی که گوشتش سبک باشد و شکار چنین میکند که خواهی و در خواندن
زود اجابت میکند دیگر باره ربع وقیه را زیادت کند ولیکن بر داشتش
شب از وی کم نکند و چون مدتی بدین بگذرد باز کار بمراد تو می کند
آن ربع دیگر را زیاده کند و برداشتن کم نکند خصوصا اگر شکره وحشی

باشد

باشد و گفته اند شکره داران که چون شکره را طعام دهند باید که
بنشانند تا طعام از حوصله باز برود و آنگاه برگیرد و از سحر تا آنگاه که
طعام دهد بعد از نماز دیگر تا به ختش طعمه اش ندهد تا حوصله از طعام
پاک شود و لازم کند بازداران را که طعام بقدر آن دهند که قوت
هاضمه وی احتمال کند و چندان اندک ندهد که شکره ضعیف شود
خاصه در زمستان شبهای سرد و در آن چندان طعام باید دادن که
بعد از دو بهره شب جرش خالی شود یا نزدیک سحر اگر شکره
خوش خلق باشد و سبک اجابت میکند و کار بمراد می کند چون
طعام دهند از پی و استخوان پرهیز کنند و در هفته دو بار از بحش
دهند از پرهای خود یا پنبه و استخوان درست چون کردن و از آن
تا معده اش پاک کند و روده اش فراخ شود و بعضی گفته اند که شکره

چون شکار کند و سیر شد خواهد شتاب نباید کردن تا شکار آرام گیرد
و از دم زدن باز ایستد زیرا که ازین وسیله مرغ را علت پدید آید
شود و چنان باید که چون شکار گیرد و پر باشی کند بگذارد که
با آهستگی خود پر مرغ را بکند و بخورد چنانکه در صحرا کند و اگر تعجیل کند
کند در خوردن گویند که در گلویش دو سوراخ دارد یکی راه گوشت
است و یکی راه آب و نفس اگر بخوردن شتاب کند لقمه در گذر
گاه نفس رود و بیمار شود و بمیرد گفتیم که این سخن راست نیست زیرا
که در گذرگاه باد نشاید الا همه باد و اگر چیزی دیگر رود جز باد فی
الحال سقط شود بضرورت زیرا که مجاری شش نشاید جز باد در تا انبساط
حرکت دل بر اعتدال باشد و اگر چیزی دیگر کثیف‌تر از باد در
شش رود باد را منع کند و نفس منقطع شود در حال بمیرد و [illegible]

غده

غده یا گلو بسته هیچ چیز از و منع نشود و جز نفس و اگر آب و باد
متفق کنند یکجا هرگز غریق نمردی و یا ماهی از باد هلاک نشدی
والله اعلم باب ۲۳ در آموختن شکره در خواندن روایت می‌کنند
خاقان از حکما این علم که چون شکره در خواندن اجابت نکند سبب دارد
یکی آنکه جمام شده باشد و فربه گشته و دیگر آنست که باز دار غافل
گشته از برداشتن شکره در وی وحشت پیدا شده باشد و یا علتی
در مزاج وی حرکت کرده باشد و باز را منع کرده از خوردن اگر
اگر جمام و وحشت است باز دار دیگر باره برداشتن باز را کار فرماید
و مؤانست باز را بکند اگر از علت باشد تدبیر آنست که علاج علت کند
و گفته اند استادان که باز نو را اول سه نوبت بگوشت بخوانند
بعد از آن مرغ گاهی از درخت باید خواندن و گاهی از زمین تا عادت

آمدن کند و اگر وقتی کاهلی کند بآمدن ساعتی صبر باید کرد تا
باز آرام گیرد و آنگاه بخواند و مدارا کند تا باز بیاید چون آمده
باشد سیرش کند تا باز طمع کند بر طعام و بار دیگر اجابت کند زود
و اگر نیاید آنگاه کبوتر یا مرغ بخواند چون بیاید سیرش کند و مقید اهل
این علم گفته‌اند که چون شکره پرواز کند و بخواندن رغبت نکند اگر
کبوتر باشد پلید از دا اگر فرو نیاید در پرواز نگاهش دارد که کجا
نشیند آنگاه مداوا که از برای این علت گفته‌اند که بخواندن نیاید آنست
که دراج را خشک کند و بکوبد هم سنگ ربع درم در لقمه گوشت
کند و بخوردش دهد و یا بستاند نمک عقیقی ربع درم بلقمه گوشت
در خوردش دهد پس هر علت که در شکم وی است می کند و یا بستاند
عرق اثمو س را و بکوبد و در رگوی نو بندد و در آب نهد یک شب و بامداد

عل

بدست بمالد تا همه قوتش در آب بدر آید آنگاه گوشت را خورد یا
کند در آب بخوردش دهد سه روز بدین صفت و بعضی گفته‌اند که اگر
حقنه اش کنند بنشادر و زنجبیل بر روغن گاو بهتر بود و بعضی گفته‌اند
اگر شکره بدخو باشد باید که باز دار بر داشتش تقصیر نکند خصوصا که شب
و بستاند از نافه است بیه بقدر باقله در خوردش دهد و بیه تیهو پرش
بمالد و بعضی گفته‌اند بگیرد کبوتر بچه و هیچ در خوردش ندهد جز آب چندانکه
حوصله اش پر شود و زیر حلقش بندد تا سقط شود آنگاه بماند الجوز
زیر دش دهد خوش خوی گردد والله اعلم باب ۲۴ در حیلت آنکه
باز بر شکار حریص گردد روایت کنند از مهدی بن اصرم که چون شکره نو بود
بر دست شکار نرود باید که مسته دهد شکره را هم از آن نوع مرغ
که قصد شکارش کند و چون بر سته د و بار سیر شود آنگاه شکارش برد

وچون جهد کند تا شکار کند واگر نه بار دیگر بشکار برد و بدان مرغ
پراند تا بگیرد وشش سیر بخورد و بعد از آن شکار کند اگر بگیرد آن روز
هیچ بخوردش ندهد و روز دیگر بشکار برد و بران مرغ پراند چون
بگیرد سیرش کند و دو سه بار چنان کند باز شکاری شود واگر باز
شکاری باشد آن روز کاهلی کرده باشد هیچ چیز بخوردش ندهد اگر نه
بدخوی گردد واگر بشکره صد مرغ بگیرد بی رغبت وبی رنج سیرش نکند
واگر یک مرغ برغبت بگیرد و برنج بسیار سیرش کند و گویند دریائی
یکبار از مرغابی سیرش باید واگر دو بار سیرش کنند بمرغابی کاهل
شود واز دنبال کلنگ نرود وهمیشه مرغابی را طلبد زیرا که
مرغابی را آسانتر میگیرد وبی رنج وگفته اند که چون باز بنوسته شکار
کند باید که هم آنجا که شکار را گرفته باشد سیرش کند وشنیدم از شرف بابلی

تا باز از دنبال کلنگ نرود و اگر نه بازیچه شود

بلهم

که همه عرب وکوهستان باز را چون بتعلیم شکار کلنگ خواهند
کردن بصحرا برند کلنگ را یا مرغی که خواهند شکارش کردن باز عرض کنند
چون بگیرد درحال سیرش کند روزی چند همچنین کنند بعد از آن
کلنگ را بپرانند وباز را از دنبال رها کنند اگر از دنبالش برود فبها
واگر نه همانجای که باشند سیرش کنند تا باز طمع کند وکلنگ را بگیرد
گفتم این سخن سخت مستحیل مینماید زیرا که رنج شکار خود حمل کند از گرسنگی
پس چون غرض وی بی رنج حاصل شود برغبت شکار نکند بدانکه
همه جانور را قوت فهم وتخیل هست نه بینی چرغ را که بر پوست خرگوش سیر کنند
چون خرگوش را بیند آهنگ کند پس چون شکره دانست که بی رنج سیر شد
هرگز شکار نکند ورنج نبرد استادان روم گفته اند نباید شکره را طمع
کردن برسته اگر بسیار بخوردش دهند زبون گیر شود وبی رنج شکار

نبرد والله اعلم باب بیست و پنجم در حیلت انکه شکره روی از شکار بگرداند

استادان گفته اند که چون مرغ را شکار میکند انگاه از وی بترسد و روی از شکارش بگرداند چنانکه گفته اند ازموده یان این فن باید که کبوتر بچه بزرگ

را بستانند و سرکه شیر در حوصله وی پر کنند و انشب رهایش کند تا سرکه در گلوایش رود بامداد در خورد باز دهد روزی دیگر بشکار برد و استادان

روم گفته اند که باید سه لقمه گوشت را در سرکه بجوشانند و بامداد نزدیک شکارگاه بخوردش دهد دلیر شود و آن مرغرا شکار کند بی بیم و استادان

عراق گفته اند که زبان سگ را خشک کند و با گوشت در خوردش دهد و گیاهیست در لب جویها مانند کندنا و تیز مانند نی برگ

باریک و بعضی گفته اند عرقا این که مغز خر خشک در خوردش دهد یا حبه مشک دلیر شود و بعضی گفته اند چینه دانه در خورش دهد با انگبین

و براثر وی سه لقمه دیگر دهند بشراب کهن دلیر شود و بعضی گفته اند که سبب این آفت که مرغان بزرگ شکار کرده باشد چون بکوچک بسیار پرانند و سیر کنند زبون گیر شود و رنج برخود نگیرد که شکار بزرگ کند والله اعلم باب بیست و ششم در کاهلی شکره و بیماری که چون شکره کاهل باشد و نزار و نشان بیماری در تنش پیدا نباشد علاج وی آنست که سپست تر را در آب بجوشانند و آن آب را در پیش باز نهند تا خود را بشوید و اگر خواهد بخورد و این دارو را دو سه روز بکند و پنج شش لقمه با آب انار شیرین و ترش در هم جوشانند و در خوردش دهند و بعد از دو ساعت سیرش کنند از گوشت کبوتر یا خرگوش والله اعلم باب بیست و هفتم چون شکره عادت بد گیرد بعضی استادان گفته اند چون شکره عادت بد گیرد که در دنبال شکار باشد و درخت در پیش

[illegible]

وی آید شکار را بگذارد بر درخت رود علاج وی آنست که روز
باران باز را از دنبال شکار رها کنند در جایی که درخت بسیار باشد
و او بر درخت نشیند و پرهایش تر شود و سرما دریابد و باز گرد
چنین کردن آن عادت بد را ترک کنند واللّه اعلم ب

۲۸ در نشان خیانت و گریختن شکره چنین گفته اند استادان که
چون شکره در هوا شد و بخواندن نیاید نه بر گوشت و نه بر کبوتر دلیل
میکند که مستغنی است از فضله طعام یا از فربهی باید که بر حذر باشد
ازین وجه علامات و علاج یاد کرده شود اما نشان فربهی از چشم شکره بدانست
پس واجب کند باز دار را که چون شکره در هوا شد نظر کند بروی
بچهار نشان دو نشان آنست که امید باید داشت که باز آید و دو
نشان آنکه امید از وی باید بریدن یک نشان بد آنست که چون پرواز
کند

بازدار پیوسته

از حد باز دارد و دور شود و پیوسته هرچه پر یکجانب میرود اما
نشان دیگر آنست که چون پرواز کند دنب را فراخ و گشاده
دارد و می جنباند و پرها صف زده باشد و خود را می پوشاند
و پیوسته آهنگ بالا کند و هرچه بضد این نشانها است امید است دارد
که باز آید چون باز دار این نشانهای گریختن بیند باید که شکره را بچشم
نگاه دارد تا کجا می نشیند آنگاه بخواندش استادان هند گفته اند
که چون شکره از دست باز دار طپید و از دست وی گریختن گیرد و
روی سوی زمین کند چرخ زند بر دست باز دار هم نشان گریختن
است و دیگر گفته اند که چون شکره بسیار پرواز می کند دنبش را
باید بست تا بتواند فراش و بعضی گفته اند که مکروه است بستن دنب
زیرا که اگر بگاه پریدن عقابش دریابد و دنب بسته بود نتواند

یکجانب میرود خبر
بسیر دو از سر باز دارد

از خنکی پس حس و گفته اند ازین بهتر آنست که پرهای خورد که در تن داشت
همه بکند تا گوشت پیدا شود تا که چون پرواز کند باد سرد در تن
دنبش رسد درد کشش کند دیگر پرواز نکند و بعضی گفته اند که پرهای گوشش
باید کندن والله اعلم باب ۲۹ درآنکه پرواز خواهد کرد در روایت
میکند خلیل ماوراء النهری از معروفان اهل شکره که همه شکره در وقت
بهار میل کشتن کند و جفت طلبد و هوس آشیانه کردن کند هرآینه از و
ایمن نباید بودن از گریختن وی علاج آنست که پارهٔ زرنیخ سرخ
در خوردش دهد با قدری گوشت تا شهوتش را بکشد دیگر باره
میل شکار کند و از گریختن ایمن شود باب ۳۰ در امتحان تن درستی
شکره استادان این فن و یونان گفته اند که چون خواهی که باز را امتحان
کنی که تن درستست یا نه بستاند کبوتر بچهٔ و سرکه کهنه در خوردش دهد

وآنشب

وآنشب رها کند تا درش وی پر کنده شود آنگاه نیز در خوردش بامداد
دهد و آنکه بخورد و باز دهد اگر بخورد و هضم کندش درست باشد و اگر قی
کند بیمار باشد و خاقان گفته در امتحان کردن شکره که موش در خوردش
دهد تا به روز یا گوشت کبک نر یا کبوتر بچه یا ماکیان سیاه فربه و بعد از
سه روز تریاق خالص در خوردش دهد در شب وی هر علتی که هست
پیدا شود و نصر گفته بستاند گل سرخ و از سینه اش تا مقعدش بیندازد
بطلا و آنشب رها کند تا خشک شود و بامداد پاک کند و اگر گوشتش
خزینه باز رست باشد بیمار است و اگر بر حال خود بود متغیر نشده باشد کشته
تن درستست و بعضی گفته اند بستاند اکثر چند عددی و با سرکهٔ
کهن بیامیزد و در خوردش دهد چنانکه بویش بر نیاید و هر عیب که
درش شکره است ظاهر شود و گفته اند که مداوای شکره بتلطف باید کردن

تا بیماری باز را بشناسد چون دانست بعد از ان معالجه کند
والله اعلم باب ٣١ در نشان درستی شکره استادان این علم
گفته اند که کسی که تواند بیماری باز را شناختن تا در حد درستی
نشناسد پس چون درستی را دانستی و شکل طبیعی او بعد از ان
دیدی که تغیر گرفت از انچه بود مثل وی چنانست که همه شکره بهر کار هیچ
افکنده باشد و خود را بپوشاند و پرها برگیرد و بیارامد و چنگال
بینداز(ند) و طعام برغبت خورند و طعام که در حوصله اش نرم بود انچه
در خزینه اش بحث باشد و اگر بنچالش سفید بود و در میان پایهاش باشد
و هر دو استخوان زانوهاش برابر یکدیگر باشد که حرکتش بر یک قاعده
بود مناسب و چنگالش پاکیزه باشد و پرهایش هر یک بجای خود نشسته بود
و خال کمی که از روغن میچکد و چشمهایش صافی باشد و تن فربه باشد

این علامات تدبیر طبیعی است و چون چیزی که ازین متغیر شد بدانکه
بیماری در وی اثر کرده باشد والله اعلم باب ٣٢
در نشان بیماری و علت شکره استادان گفته اند که چون احوال
درستی شکره کردیم لازمست که نشانهای علت هم بگویم
که شکره را تلطف باید کردن بدلیل قاطع بیمار را بشناسد بعلامات متناهی
راست یافتم در کتب این صناعت از اطبا از قول اوایل یونانیان
و مراجعت داده اند از عیب مرغان تا در حالت تغیر مزاج بیماری ترا
بشناسم و برهان یاد کرده اند ابتدا از سر مرغ کردم تا پای مرغ
و از خدای تعالی معاونت خواستم بگفتن بدانکه چون عرض بر مرغ
پیدا شود و نداند که سبب این حالت چیست باید که نظر کند بر افعال
طبیعی وی که منتظم هست یا نه مثلا اگر خود را و سر و گردن بجنباند

بیان ۵

بدانکه علّت وی از سر است یا از گردن و اگر طعام باشتها نخورد
علّت وی در شکم است یا در گلو یا در حوصله و اگر یک جانب تیغوز
بیاراید و دیگر بال امسخه نکند بدانکه از دو د ممتنع شده از و شاید
و اگر بر بار امسخه نکند بدانکه علّت وی در همه تن وی است که منعش کرد
از افعال طبیعی و هم در پریدنش بند بود چنانکه یکبال را از بال دیگر
گرانتر جنباند یا چون خواهد کرد لیدن از آنجانب دشوارتر گردد تا از
جانب دیگر بدانکه علّت بدان جانبست که گرانتر بود استادان خوارزم
گفته اند که چون چشم شکره را متغیر بینی و خزینه اش سست فرو آویخته و
پرهاش هر یک نه بجای خود بود و پیدا بود که پرهاش گرد گرفته در هیمای
بگمان مباش که لابد بیماری پیدا خواهد شد باب ٢٣ در شناختن همه
علل شکره حکمای یونان گفته اند که معروف بوده اند در صناعت علم طب

که متفقند

که متفقند ملوک حکماء شکره که بهترین معالجت شکره تلطیف کردنست و
مداولیه نیکو و تدبیر برفق در شناختن بیماری و سبب شناختن بیماری
به نشانهای درست و معرفت بامتحان و تجربهای متقدّمان اثبات
کرده اند از علم اوایل جالینوس گوید از سحاس که جنبانیدن درد
را بدارو خطاست که استقصا کند و خلط موی را نشاند و قصد آن خلط
کند اسقلیبیس گفت در تفسیر کتاب بعدم معروف موطلیس حکیم و این قول
بقراط را پسند آمد و چون جالینوس حکیم بشنید بر آن قول متفق شد
گفت بیماری را از وجه باید شناختن مثال آنکه چون شکره را بینی که چشم
بر هم میکند و آب از وی میرود و چون اشک بدانکه بیماریش از درد
چشم بود یا چیزی در چشم افتاده است و چون پایش آماس کرده باشد
و ترکیده از وی آب میرود و مثال پرهاش کندن و افکندن هر وقت

یا استخوان انگشت بند کشایش از جا بیرون جهد و چون تخمگی که شهوت
غذای برد و چون سنگ حوصله که از وی بیماریها میخیزد و چون مرغ را
بینی که طعام در حوصله دارد و سخت ست و آنچه در خزینه اش بود
خزینه راست و او بچه دارد بدانکه بیمار خواهد شدن و مثال آب چشم
و بینی و ریح و گوشت قی کردن و پرهای بیوقت افکندن و بنجال
سبز شدن این دلیل کند که بیمار خواهد شدن والله اعلم باب
سی چهارم ٣٤ در نشان از بیماری از حضرت استادان گفته اند که چون مرغ را
بینی که بجای بعضی چشم را می پوشاند و پاها را به نوبت بر میگیرد و پرهای
پشت برخاسته بود بدانکه سرما خورده است و چون مرغ را بینی که چشمها
بر هم کرده دارد و بر سر کتفها می مالد و هر دو چشم آماسیده و گاه
گاه دم زند و هر دو رگ زیر پر می جهد و پهلو بر هم مینهد و بود

که آماس

که آماس نباشد اما دم زند بدانکه سنگ کرده است یا درد سر دارد
و چون مرغ را بینی که سیاهی دهانش سرخ شده بدانکه بیمار است
و چون مرغ را بینی که چشم بر دارد و سر بسیار میگرداند بهر جانب بجهد
کسی که چیزی طلبد بدانکه خونش غلبه کرده است و چون مرغ را بینی
که دهن باز میکند و سر میخارد و سر می جنباند و دم بسته میزند
و سینه اش می جهد و چون بپرد حال بروی سخت تر شود بدانکه زبوه
دارد یا نفس در سر یا در شکم است علامت آنست که پیوسته نفس از
ناف میکشد و این اغلب در زمستان باشد و یا اثر بلغم اما فرق
میان ریوه و نفس آنست که مرغ با ریوه آسوده باشد و دم نزند و
چون مانده شود آنگاه دم سخت زند و کتفها می جنباند و زبان بیرون
میکند که می پنداری که حقنه اش میکنند و چون بیاساید دیگر باره

ساکن شود و پیوسته دم زند آسوده و چون مرغ اسپی که عطسه میزند
بسیار و سر می‌فشاند بدانکه دود دوش رسیده است یا گرد و یا سوراخ
بینی‌اش بسته شده از چرک و اگر عطسه می‌دهد و پلکهای چشم بر هم میزند
بدانکه درد سرش از باد است و چون مرغ اسپی که پشتش کج میکند و در
کنده راست نمی‌نشیند و از پی دم می‌زند و ش میخارد و خود را
نمی‌تواند فشاندن بدانکه صدمه دارد و چون مرغ اسپی که دم سست
می‌زند بدانکه در پایش باد است یا آسیب رسیده است و فرق
کردن میان دو آسیب آنست که اگر باد بود گاه‌گاه بال بر خود جمع
کند و دیگر باره سست کند و اگر آسیب بود پیوسته آویخته دارد و دست
و خود را نتواند فشاندن و چون طعام خورد گوشت راست کند و
بر یک پای نتواند ایستادن و چون مرغ اسپی که گردن سست کرده باشد

ودم را

و دم را تیز زند و زبانش سفید شده و چشمش پژمرده و گوشش را
بسته دارد و گران حرکت کند و پرهای قفا برخاسته دارد
کنار پرهای زیر دم آویخته بدانکه تب دارد و چون مرغ اسپی
که چشمش سرخ شده و آماس گرفته بدانکه درد چشم دارد و چون مرغ اسپی
که چشمش تنگ شده و صافی و پیش بدانکه آب سیاه بچشمش
فرود آمده و چون مرغ اسپی که چشمش صافی باشد و هیچ عیبش نباشد
ولیکن چون دست نزدیک بجنبانی برمد بدانکه سبل دارد
و چون مرغ اسپی که حوصله‌اش پر باشد بی طعام بدانکه در حوصله
اش باد است و چون مرغ اسپی که از گلویش آواز می‌آید
بدانکه خرق در گلو دارد و چون مرغ اسپی منقار بسیار بر هم میزند بدانکه
خوره دارد و چون مرغ اسپی که دم میزند و از بینی و منقار باز میکند

[illegible]

پیچ حال بروی می‌نگرد بدانکه ازماندگیست وچون مرغ اپسی که
کفش اما گوشت را از راست می‌خورد وآن زمان که خورد پاره پاره کند
ومی اندازد بدانکه تخمه است واگر خواهی که ترا حقیقت معلوم شود
که تخمه است یا نه مرغ را بجنبان تا برد انکه دهانش بو کن اگر بوی کند آن است
بدانکه تخمه است وچون مرغ اپنی که کفش از جانب راست می‌خاید
وناگاه می رمد وپر کاو دم را گاه گاه کج می‌کند وآب بسیار میخورد
وچشمهایش پژمرده است وپلکهای بالا را او بحشه دارد وچشمها را
کشیده دارد بدانکه درد جگر دارد وچون مرغ اپسی که وقت
پنجال انداختن باد از وی می‌جهد بدانکه در شکم باد است وچون مرغ ا
پنی که از دست باز دارطپید و بلرزد بدانکه ریح دارد و هنوز
پیچ فکنده است وچون مرغ اپنی که کفش آماس دارد بدانکه در ساق پایش

رانش بدانکه باد است وچون مرغ اپسی که پنجال نتواند انداخت
بدانکه مقعدش تنگ شده است وچون مرغ اپسی که پرهای تن میکند
بدانکه از زندگانی بدبازدار است که مهمل میکند لله و تیمار نمی‌کند واگر
پرهای ران میکند علامت سنگ است که در شکم دارد واگر پرهای
ناف می‌کند ودر پا آماس دارد وچون پنجال اندازد بر مدد زیر گند
ره می‌نگرد بدانکه درد شکم دارد والله اعلم

باب سی وششم ٣٦

در نشان نعل که از شکره بیرون آید استادان همه متفق اند که از
شکره بیرون می آید نعل وچون مرغ اپنی که چشم برهم میکند و آب
از و میرود بدانکه درد چشم دارد وچون مرغ اپنی که زردی در بن
منقار دارد و تغیر گشته واز دهان وچشم آب میرود و عطسه دهد
بدانکه زکام دارد وچون مرغ اپسی که ریم سست و گنده بده افکند

وبعد ریح سر می پوشاند بدانکه بلغم دارد وچون مرغ اسپی که
نفس سخت میزند و دهان باز میکند و آب از سوراخ بینی میرود و سینه
اش میجهد بدانکه پنجال نمیتواند انداخت وچون مرغ اسپی که
پنجالش خون آمیخته بود یا همرنگ خون بدانکه آسیب رسیده است
یا صدمه وچون مرغ اسپی که در مخرجش کرم بود بدانکه در حوصله اش
کرم هست وچون مرغ اسپی که طعام را قی کرد و گندیده بود بدانکه
تخمه است وچون مرغ اسپی که پرهای وقت می فکند و بن او خون
آلود باشد بدانکه خوره دارد وچون مرغ اسپی که چنگال زرد باز
میکند و می خارد با خون آلوده شود بدانکه در دهان خوره دارد وچون
مرغ اسپی که پنجال زرد می اندازد یا همچو ریم و دم را میگیرد
وبسیار آهنگ شکار نمی کند بدانکه اصطرام دارد وچون مرغ اسپی

که پنجال

می

پنجال پاره پاره اندازد بدانکه سنگ دارد وچون مرغ اسپی که
پنجال سبز می اندازد و پاره پاره بدانکه مقعدش سنگ شده است
وچون مرغ اسپی که پنجالش سفید بود بزردی مایل و همیشه سبز
باشد واندک بدانکه تخمه است وچون مرغ اسپی که پنجال اندازد
و در وی ریم و خون بود وخود را سبه دارد وچون دست بر شکمش نهی
پرهای شکم بر پای کند و بلرزد بدانکه در شکم ریش دارد والله اعلم
باب سی وششم ۳۶ در نشان مرگ شکره خداوندان آزمایش گفته اند که

بیماری

چون مرغ اسپی که در وقت آب کندره ننشیند و پیوسته بر زمین نشیند
بدانکه نشان مرگ است وچون مرغ اسپی که پنجال سبز اندازد و زنگا
ری نشان مرگ است وچون مرغ اسپی که سرما زده باشد و پرهای
تنش برخاسته باشد و چشم بحجاب می پوشاند و پر آب می شود و میلرزد

بدانکه نشان مرگست و اگر باز این بیماری تیغور باز می کند و زود بهم میکند
و آروغ از گلویش می آید در حال بمیرد و چون مرغ اسپی که بیماری
نفس دار دیار بود و هر روز لاغر شود بدانکه نشان مرگست و چون
مرغ اسپی که بیماری سل دارد و پنجالش زرد باشد نشان مرگ است
و چون مرغ اسپی که قی کرد و دم راکج میدارد و بال میکشد و میگردد
نشان مرگست و چون مرغ اسپی که تن درست است و خوش منظر
پنداری که این زمان از کنج بیرون آمده است و چشمش سرخ چون خون
میشود و بسیار حرکت می کند و می طپد و چون بر کنده باشد بر روی
باز دار می جهد و پنداری که روی باز دار خواهد خوردن اگر فربه داری
بگریزد و اگر لاغر داری بمیرد والله اعلم باب سی و هفتم ۳۷
در فربه کردن شکره استادان یونان متفق اند که لاغری شکره از

بیماری

بیماری اسباب است یکی آنست که باز دار مشغول میشود و تیمار
شکره نمی کند و دیگر آنکه تن درست باشد و بیشتها ولیکن
طعام بد دهد و دیگر آنست که تخمه میشود و لاغر شود و از رنج
بسیار و از صدمه و از سرما و گرما و این همه اسباب و علامات
و معالجات در هر باب گفته شود اما بهترین گوشتها که فربه کنند
گوشت کبوتر بچه است که نپریده باشد و گوشت گوسفند فربه گرم
یا در آب گرم نهاده و گوشت موش شیر کاو و گوشت ماکیان
سیاه فربه و سمانه و سنجه و کبک بچه و گنجشک با آب سرد و گوشت
گوسفند بره و مغز جوز و پرستوک بچگالش دهد اما در هند گوشت قمری
اختیار کرده اند و مردمان یونان گوشت تیهو و گفته اند و حذر
باید کردن از گوشت کبوتر پیر و خروس و گوشت گاو و گوشتهای دیگر

واکر باپن فربه نشود بیماری سل دارد علاج وی آنست که هلیله زرد
رابکوبد و بازیت بیامیزد و در خوردش دهد مقدار دو درم
سنک و نیم و رها کند و مداوا بکند باشد که از دبانش کرم بیرون
آید و بعضی کفته اند که چون باپن هم فربه نشود در زرده تخم مرغ وزنبت
در کوشت بمالد و در خوردش دهد با مغز سر ماهیان و کویند شیر کوسفند
بکوشت دهد با شیر کوسفند و بعضی کفته اند که چون فربه نشود
و بمیرد و از مداوای او عاجز شوی چند درم انکشت در کلویش
کن و بر سرش آب بریز تا بوی او بشکره نرسد اکر بوی شکره رسید
بیهوش کردد والله اعلم باب ۳۸ در لاغر کردن شکره اشهان
کفته اند که شش کوسفند را پاک بشوید و دو سه روز در خوردش دهد
یا در خردل بکوبد و بکوشت در خوردش دهد بعد از ان کرسنه اش بدارد
و کفته اند

و کفته اند موش بزرک که لاغر شده و از لاغری مرده باشد در
خوردش دهد تا لاغر شود باب ۳۹ در وصف کرنج
و تدبیر آن بدانکه ترکان و هندوان و عراقیان و شامیان و خرا
سانیان ترتیب معین ندارند در کرنج دادن شکره چنانکه یونانیان
دارند بلکه هر کسی چنانکه رای خودش باشد کرنج میدهند بلکه
شکره را در خانه یله میکنند و برک کردکان در زیرش می نهند
و بعضی حصیر می اندازند و آب در پیش شکره می نهند و بعضی
نشیمن در میان خانه میزنند و در زیرش آب می ریزند و کوشت در نشیمن
می بندند و بعضی زیر نشیمن جو می کارند چون سبز شود کوشت بر آنجا
می نهند و بعضی هر روز در کرنج خانه میروند و کوشت میدهند و همه
متفق اند که آب پیوسته در پیش شکره می نهند الا دیدم در کتاب عباس

رازی و حسن سامانی که البته می باید که شکره با آب رسد الّا از پر افکندن
چون فارغ شود چندان آب نهند که بخورد و نتوانندش شستن زیرا
که آب سرد بن پر را معلّق کند و بعضی بچهار ستون و همه جایها
را به تختهای بندند و در روی دو کنده ره کنند و شکره را در خانه
یه کنند و جایگاهی که نیکی کند می باید که آفتاب بر وی تابد و تخته دراز
تراشند سرش پهن مثل پارو و چهار سوراخ بکنند در آن سر پهن
همچو صلیب و گوشت بریسمان کتان بند و می بندند و در کریج خانه بمیکه آید
و ساعتی پیش می نهند هرچه بخورد باقی را بدر می کنند و اگر نخورد
نیز بدر می کنند و بعد از نماز دیگر طعام بر شکره عرض کنند والله
اعلم باب چهلم در آنکه چون کریج خواهد کرد خانه چگونه باشد
استادان گفته اند که چون کریج خانه اختیار خواهند کرد نظر باید

کردن

کردن بهترین خانه که در وی باد سموم نرسد و جای نمناک نباشد
و از مردم دور باشد تا باز مشغول مردم نشود و چون باز را در کریج
خانه خواهند کردن اگر شکره آشیانه است و اگر وحشی و اگر کریجی و
قتش آخر ماه نیسان است و بعضی گفته اند آخر ماه ایار است و شامیان
گویند کریج او وقتی معین نیست هرگاه که شکره پر می اندازد وقت
کریج اوست و چون خواهد باز را کریج دهد هر روز شکار کند تا فربه
شود و چون فربه شده باشد بکریج بندد و اسهالش کند بروغن گاو
و شکر سفید یا صبره شکر و از تیقور و چنگال هرچه زیاده باشد
و پرهای دنب و ناف بکند و بعضی اسهالش میکنند و تیقور
و چنگال و پرهای دنب و نافش بعد از آنکه از کریج بدر آید راست
کنند والله اعلم باب چهل و یکم در تدبیر آنکه باز از کریج زود بیرون

اند استادان گفته اند که چون شکره را در کریج کرد گوشت خارپشت
در خوردش دهد پاک کرده از رگ و پی و غیره و سه روز گوشت موش
بروغن بنفشه کاو بدهد و شکر و گوشت گوسفند شیرخورده بدهد و بعضی گفته اند
پوست مار کوفته بگوشت دو لقمه بدهد یا گوشت مار خشک کرده در

گوشت گوسفند بروغن دهد و سه روز ... گوشت

سایه بدهد اهل عراق گویند خواهی که شکره پرها زود افکند و در کریج
دیر نکشد از گوشت سمانه سیرش کنند چند بار تا فربه شود آنگاه ببندند
عدد که در گردن گوسفند باشد و شکره را سه روز از وی سیر کنند
و چیزی دیگر ندهد در یک هفته همه پرها بیفکند چنانکه برهنه شود و دیگر
گفته اند زنبورهای سرخ و زرد خشک کنند و در خوردش دهد بگوشت
و گفته اند وقتی ماهی در خوردش دهد بگوشت و بعضی گفته اند ضفدع
دو سه روز در خوردش دهد و بعضی سنگ پشت دشتی بخوردش
میدهند

میدهند چون دید که پرها بسیار می افکند هر روز گوشت بروغن کنجد
در خوردش دهد تا پرها نرم بدر آید تا شکسته نباشد و حکمای یونان
گفته اند چند آنکه تواند شکره را دارو نکند از برای افکندن پر زیرا که
مخاطره است که هلاک شود و اگر دارو بسیار کنند مزاج شکره متغیر شود
و پرهاش شکسته و خشک باشد و گفته اند که بهترین معالجت کریج
آنست که هر روز گوشت از لونی در خوردش دهد چون کبوتر بچه
و هدهد و گنجشک و پرستوک بچه و خرگوش و گوشت آهو و خوک و سگ بچه
که هنوز چشم نگشوده باشد و کبک و ماکیان و گوشت اسب باز را
در همه مدت دو بار در کریج باید دادن اما چرغ و شاهین را
پیوسته والله اعلم بـــ ۲ عج در تدبیر آنکه چون از کریج بیرون آید
استادان گفته اند که چون خواهند که جامی شکره بیرون آید و فربهیش

کمتر شود بستانند شش گوسفند و پاره پاره کنند و بشویند تا هیچ
خون نماند انگاه در خوردش دهد و بسیار بر دست نگه دارد و از
خواب منغّص کند و ریح بسیار دهد والله اعلم باب ۴۳
در درد سر شکره بهتا دانان گفته اند درد سر که از بلغم بود نشانش آنست
که چون ریح انداز دسر بسیار افشاند و بیخش سست بوده و گنده
چون دهان باز کند اثر بلغم پیدا بوده باشد که رویش آماسیده
بود و از چشم و بینی آب رود و نفس بسته زند و دراز کشد
علاج آنست که در خانهٔ گرم بندد و زهرهٔ خروس با آب گرم در خوردش
دهد و رها کند تا قی کند بعد از ان آب در پیش شکره نهد تا بخورد
انگاه از گوشت گوسفند سیرش کند و زیت نیز آمیزد و یا کبوتر بچه
یا گوشت گوسفند با انگبین و روغن جوز بار و غن یاسمن یا مومیائی

ازجوزنی

درخوردش دهد و بعضی گفته اند انگور چند حبه بدهد یا داغ کند بر دو جانب
تیغور و میان سر یا بستانند سه دانه سویرق و درخوردش
دهد بلقمهٔ گوشت و بگذارد تا قی کند هر علت که دارد بعد از ان
سیر کند از گوشت کبوتر بچه یا خرگوش یا گوشت اسب یا گنجشک
و ریح بزرگ دهد و هر گوشت که دهد بر که کهن دهد والله اعلم
باب ۴۴ در درد سر شکره از خشکی استادان گفته اند
چون شکره را درد سر باشد از خشکی نشانش آنست که طعام نخورد
و هضم کند و آب بخورد و بیحالش متغیر نشود و چون برکنده باشد
سر افکنده بود و چون متفکران چشم برهم نهاده و پرهای سرش
خاسته باشد و بود که در چشم اندک آماسی باشد و کتفها را بجنباند و گاه
گاه سر میگرداند میان دو بال میکند و گردن سست دارد و سر میگرداند

و میخارد و اگر پر کج دارد و درازی جانب کجست علاج
آنست که زهرهٔ خروس با آب گرم بیامیزد و در خوردش دهد و در سوراخ
بینیش چکاند بروغن بنفشه و گوشت ماکیان و گوشت بره یا از خوک
بچه و هر گوشت که دهد بروغن کدو و شیر دختران در سوراخ بینی چکاند
بروغن بنفشه بشیر دختران و گلاب و بآب حی العالم و روغن تخم کدو در خانهٔ
خنک بندد والله اعلم باب ۴۵ در درد سر شکره از باد خشک
چون شکره را درد سر از باد خشک بود نشانش آنست که پلکهای چشم همیشه
برهم زند و چشم بر سر کتف مالد و اندک آب از چشم بیرون می آید
و بالها را می جنباند و عطسه بسیار می کند و همیشه سر و بینی میخارد
علاج آنست که بستانند زفت رومی و بسر که شد بسایند تا قوام
گیرد مثل انگبین انگاه در سوراخ بینیش چکاند دو سه بار و انگاه طعامش

ده

دهد گوشت گوسفند با انگبین و بعضی گفته اند که بهترین داروی آنست
که بستانند گیاهی که نامش برکست بکوبند و آبش بگیرند و گوشت
گوسفند پاره پاره کنند و در خوردش دهد بعد از ان بگوشت سیرش کند
یا از سگ بچه و بعضی گفته اند گوشت لکلک طبرزد باید دادن و در خانهٔ
گرمش بندد والله اعلم باب ۴۶ در درد سر شکره که از باد یا شد
یا بلغم نشانش آنست که همه نشانها در باب او گویند درد باشد چشمش
آماسیده بود و عطسه بسیار دهد و از چشم و بینیش آب رود و
پرهای سرش برخاسته بود بدانکه زکام دارد علاج آنست که موبزه
و پلپل کوفته با انگبین بسرشد و در زبان و لبهایش مالد و بعد از نیم
روز گوشت بوم بخوردش دهد و گویند روغن خار که رومی و قوقلین
گویند گرم کند و بر تیغورش بندد یا زنجبیل کوفته بقدر نیم نخود در

خوردش دهد و در بینی او بمالد و سرکه کهن و اندک مایه پلپل یا گوشت
کلاغ سیاه بزرگ درخوردش دهد گرم یا بستاند و دانه فلفل
و در سوراخ بینیش نهد بعد از آن کبوتر بچه درخوردش دهد و بعضی
گفته‌اند سگ بچه درخوردش دهد و در خانهٔ گرم نهد و الله اعلم
باب ٤٧ در درد سر سکره از نفس گفته‌اند نفس در سر سکره
باشد از خشکی این را سبب بسیار است یکی از دو و باشد یا از گرد یا از
صدمه یا از ماندگی از بسیار پریدن نشانش آنست که تیقور باز
کند و دم زند و کتفها جنباند و پرهای پهلو در روی دارد و نفس
سخت زند و عطسه دهد خشک علاج آنست که از شکار باطل کند
و در خانه با کس نشاند که گذرگاه باد خنک باشد و گوشت با روغن
شیره دهد و اسهال فرماید بشیر بز و شکر طبرزد یا بستاند کتیرا و در آب

بجوشاند و بگوشت ماکیان درخوردش دهد و جهد کند تا سکره فربه شود
اگر مومیائی بروغن تخم کدو یا روغن بنفشه و شیر دختر درخوردش
دهد یا طین مختوم و شیر خر و گوشت ماکیان درخوردش دهد و در بینی
چکاند بروغن بنفشه و شیر دختران یا افیون یا آب سرد و هر گوشت
که باشد بدهد تا آب تخم کدو و تخم خیار بیالاید و درخوردش دهد
باب ٤٨ در درد سر سکره از نفس بلغم نشانش آنست که چون
عطسه دهد آب از بینی او بیرون آید و چون ریح افکند همه بلغم باشد
و سکره مانند مست بود و همه نشانهای که در باب اول گفتم در وی باشد
علاج او آنست که سکره را از شکار منع کند و در خانهٔ گرم نهد و مومیائی
بروغن سوسن درخوردش دهد و لقمه گوشت یا درخوردش دهد
طین ارمنی بروغن زیت یا زنبق و شراب کهن یا تریاک بشراب کهن بدهد و لقمه

گوشت خرگوش که از همه داروها بهتر بود یا درخورد او دهد قلو
بگوشت خرگوش و بعد از سه ساعت سیرش کند از گوشت خرگوش
یا کبوتر کهن یا گوشت اسب و بعضی گفته‌اند بعد نخودی درخوردش
دهد همه بلغم را قی کند و از بس که عطسه دهد از بینی او آب بدر آید
و اگر نیک نشود قدری صبر و چند بید انجیر بروغن گل در بینی او
چکاند و بعد از آن بر دو جانب تیقور روی داغ نهد و در میان
سرش و لبهایش بزیت گرم مالد اگر نیک نشود درخوردش دهد
عود اکرکره که تبرکی اگر گویند بروغن شیره و اگر نیک نشود بیماری سل
دارد باب چهل و نهم در جص درد سر سکره چون درد سر سکره پیدا
شود سبب آن بود که شکمش بسته شود استادان این علم گفته‌اند که ابتدای
این بیماری آنست که باد در شکمش بجنبد از سبب سردی که در سکره کار کرده

باشد یا از طعام‌های سرد یا از تخمه که بسیاری بر معده وی غلبه کرده باشد و قوت
هاضمه وی ضعیف شود و چنگال وی خشک شود و همچو سنگ از آن سبب بخار
بر سرش رود و این بیماری متکون شود و چون در آدمی باشد گویند از
بخار معده است درد او اسهال فرمایند نشان آنست که چشم سکره سیاه
شود و مقعدش هم و چشم بر کتف مالد و پلکهای چشم زود زود بر هم
زند و چنگال پاره پاره اندازد و در وقت چنگال انداختن مقعد میخارد
و بانگ میکند و گرد بر گرد چشم آماس دارد و هر دو رگ که در زیر
ابروش دارد پیوسته می جهد علاج او آنست که دو بار اسهال کند
بشکر فانید و صبر و روغن گاو و بعد از آن داغ کند بر آن جانب
که هر دو رگ می جهد و در میان سرش از پس قفاش باید نهادن و چون
طعام دهد در گوشت پاره سه خردل سفید کوفته کند یا بستاند

وهلیله کابلی و خردل و فلفل از هر یکی جزوی با انگبین بسرشند و بر بهانش
مالد و بگوشت گوسفند و روغن زیت و روغن جوز در خوردش
دهد والله اعلم ب ۵۰ درد در چشم سگره چون در چشم سگره
باشد یا در چشم چیزی افتاده یا در زخم خورده باشد نشانش آنست که
چشم را بحجاب می پوشاند و از وی آب میرود و بود که آماسیده باشد
علاج وی آنست که گنجشک صحرائی را بگیرد و خونش را گرم در چشم چکاند
یا شراب کهن یا بستاند نمک اندرانی ربع درم و راد عباس
درم سنگی چون سرمه بکوبد و دو و سه بار در چشم کشد والله اعلم
باب ۵۱ چون در چشم سگره آب سیاه آید علامتش آنست که
چشم سگره تنگ شود و صافی باشد و هیچ نبیند علاج وی آنست که
هدهد را بگیرد و بکشد و خونش در چشم چکاند و در خانه تاریک بندد

و زعفران

و زعفران در خوردش دهد بگوشت کبوتر و در هفته یکبار گوشت دهد
بشیر خر و شکر طبرزد و اگر درشتان باشد یا انجبس یا گنجشک دشتی
را بگیرد و خونش را با زهره کلنگ بیامیزد و در چشمش کشد و بعضی گفته اند
بستاند نمک اندرانی ربع درم سنگی و سنبل هم چندان و زعفران و نبات
از هر یکی نیم درم و از زهرهای سگ از هر گونه که باشد درم سنگی و
دانگی مشک همه را بکوبد چون سرمه در چشم کشد والله اعلم ب
پنجاه و دوم ۵۲ در سفیدی چشم سگره چون در چشم باز سفیدی افتد بستاند
انگبین و شیر دختران و اندک مایه زنگار خالص در چشمش کشد یا
یا سنبل و آب سرد در چشمش کند یا بستاند نبات و مغز خوک بچه در چشم
کشد یا دهنه فرنگ در چشم کشد یا بستاند توتیای هندی و سرطان
طلق یا اقلیمیای ذهبی و سنج محرق و سرگین مامیران و نمک اندرانی

ونشا در درم سنگی بکوبد و با ثلثی مشک بیامیزد و در چشمش کند والله اعلم

باب ۵۳ در درد گوش بگره گفت چون بگره را درد گوش

باشد نشان آنست که دایم سر کج دارد بر آنجانب که گوش درد می کند و گوشش

را میخارد و باشد که ریم از گوشش آید یا خون و در خواندن دیر آید

علاج وی آنست که پیه خرس را بر آتش بگدازد و هم چندان نفط

سفید بیامیزد و در گوشش چکاند و روز دیگر هیچ داروش ندهد تا

روز دیگر همان سه قطره دیگر بچکاند و در خانه تاریکش بندد و گوشت

ماکیان در خوردش دهد و بعضی گفته اند بدل نفط سفید روغن گل باید کرد

اگر به تابستان باشد والله اعلم باب ۵۴ در خشک شدن زبان

شکره چون زبان بگره خشک شود نشانش آنست که پیوسته دهن می زند

و زبان بیرون میکند و تیقور بانمیکند و چون دهان باز کنند نظر کنند اندر

کلوش

گلوش اگر زرد و سپید باشد که در لبش و زیر زبانش ریش پیدا شود

و چون اندرون گلوش سفید شود بزردی مایل آن بیماری سخت تر بود

علاج وی آنست که اگر ریش دارد پاکش کند به پنبه و آنگاه بستاند

کافور قیصوری ربع درم و در آب سرد کند و با شیر دختران بخوردش

دهد و بعد از ساعتی از گوشت بره سیرش کند یا کبوتر بچه خورد یا از ماکیان

یا از کبک بچه و گفته اند بستاند سفیدی چشم مرغ و با هر گوشت که

باشد در خوردش دهد یا در آن بمالد و در آن هیچ کاند بر روغن بنفشه و شیر

دختران و در خانه خنک بندد و خانه را آب زند و برگ بید در زیرش

افکند والله اعلم باب ۵۵ در ریشه که در دهان بگره است

چون ریشه پیدا شود علاج آنست که مازو و جلنار را خورد بکوبد و

آن ریشه را با پنبه پاک کند و آنگاه بروغن بچشم کدو در و مالد و پیوسته

آب در ریش سکره بهند وطعام دهد از کوشت بره و بزغاله یا از خروک
بچه یا بچه ماکیان اکر بنیک نشود ماز و و زرنیخ بمالد والله اعلم باب
پنجاه وششم در قلاع دهان سکره چون دهان سکره قلاع شود و ریش
دهانش پیدا شود هیچکارس و هرچه خورد قی کند علاج آنست که آن
ریش را پاک کند تا جایگاه وی سرخ شود و روغن بنفشه بمالد و طعام
دهد از کوشت لطیف و پیوسته ریحش دهد و روغن بنفشه بمالد و ریشی
که در دهان دارد چون بحوصله اش پیوسته شود هیچ مداوا سود نکند
نشانش آنست که هرچه بخورد در حال قی کند و از خوردن باز بماند تا بمیرد
والله اعلم باب ۵۷ در خوره که در کلو و دهان شکره
بود کفت در کلوی شکره چون خوره پیدا شود علامتش آنست که
منقور بر هم زند چون لکلک و سیاهی و دهانش سفید شود علاج وی آنست
باقی

۵۸

که فلفل کوفته در دهانش مالد سه روز یا آب ترب و فلفل کوفته و نشادر
با روغن بنفشه گل یکدرم سنک و زرنیخ زرد درم سنکی و بورق ارمنی
نیم درم و چون خواهد که بکار برد چندان بساید که بر سر کارد کیرد و بر و
شیره در دهانش بمالد انکه ببر که بشوید یا ربوید حبشی و نیل بکوبد
و با شیر دختران ببرشند و سه روز در دهانش بمالد اکر نیک نشود
داغ کند بروغن یاسمن در سه چوب پنبه بپیچد و روغن کرم کند و آن
چوب در روغن فرو کذارد و جای خوره را داغ کند و اکر بدرستی
درستی داغ کند بر دو جانب منقور از خوره ایمن شود والله اعلم
باب ۵۸ در بیماری خراق در کلوی شکره کفت چون در
درون شکره خراق باشد نشانش آنست که از کلویش آواز می آید
و بن زیر زبان آماسیده بود و باشد که ریش بود علاج آنست که استخوان

خاکستر او نیم درم را زیانه کوفته با آب سرد بیامیزد و رها کند تا صافی شود
آنگاه گوشت گوسفند فربه را در آنجا پاره کند و در خورد دهد سه روز
یا گوشت گوسفند فربه در آتش گرم کند تا رنگ گوشت سفید شود و بعد
تا بخورد بر روغن گل و بعضی گویند کافور مضف ری نیم حبه با لقمه گوشت
در خوردش دهد با شراب و گلاب و آب پرسیاوشان و آن جای که
آماسیده باشد بمالد یا آب و دهن و شیر بالغه خوب روی معتدل مزاج
ناشتا با گوشت خوک در خوردش دهد باب پنجاه و نهم
در خوره که در گردن بنگره پیدا شود و چون خوره در گردن بنگره باشد
نشانش آنست که چون طعمه خورد گوشت را به شبهت کشد و نتواند گردن
خود را جنبانیدن و خویشتن را ضعیف افشاند و گردن جنباند و چشم گشاده
دارد و هر دم بر هم نزند علاج وی آنست که در خانه تاریک بندد و ریحان و

الکلیل

واکلیل الملک و بابونج بجوشاند و آتش را در کاسه کند و در زیر بنگره نهد
تا بخار آن به بنگره رود و مومیائی و شراب کهن در خوردش دهد یا گوشت
گوسفند فربه بخوردش دهد با انگبین و گوشت گنجشک یا کبوتر بروغن
جوز یا زیت دهد یا روغن بادام تلخ و شیرین و زعفران با گوشت در
خورد دهد یا طین مختوم بر روغن گل بخوردش دهد والله اعلم
باب شصتم در کرم حوصله بنگره چون کرم در حوصله بنگره افتد
نشانش آنست که دیر طعام میکند از دو گردن دراز می کند و دهن باز
نتیاباز میکند و بود که قی کند و در قی او کرم باشد یا در رجیعش
علاج وی آنست که بستاند شلغم و قوارهاش بر سر آتش نهد تا بپزد
و گوشت را پاره کند و در آب شلغم اندازد و در خوردش دهد یا پاره
قطران بیک لقمه گوشت در خوردش دهد و بعضی گویند که پروی با انگبین

بیالاید و در گلویش فرو برد و به پیچد چون بزرگ شد کرم باز پدید آید
امّا مخاطره است والله اعلم باب شصت و یکم در باد حوصلهٔ شکره
چون باد در حوصلهٔ شکره باشد نشانش آنست که بی طعام حوصله اش
پر باشد و گردن بسیار جنباند علاج وی آنست که شکر فانید و زنجبیل با
لقمه گوشت در خوردش دهد یا روغن جوز هندی بکوبد بر تکه بزرگ
یا گوشت خرگوش یا گنجشک با ربع درم رازیانه و سه درم سنبل بکوبد
و در خوردش دهد و بگوشت و انگبین آمیز کند باب ٦٢
در کرمازدگی شکره چون شکره کرمازده باشد نشانش آنست که مرغ ا
سست چیند و پیوسته دهن گشاده دارد و نفس زند و هر دو بال
آویخته دارد و گاه گاه می جنباند و پرهای ش برخود چیده دارد و چشم
پژمرده بود و پرهای قفایش برخاسته باشد و پرهای سینه اش
مغم

متغیّر گشته بود و طعام کم خورد امّا بر خوردنی و آب حریص باشد
و هر روز لاغر شود و پوست بالای چشمش را آویخته دارد علاج
آنست که سر خرچنگ خورد بشکند و بجوشاند تا همه قوّت در آب رود
آنگاه آب را در طشت کند سخت گرم و غربال بر سر طشت نهد در خانهٔ
تاریک و شکره را بر سر غربال نشاند تا همه بخار بشکره رسد دو سه نوبت
چنین کند و در خانهٔ خنک بندد و پاره کافور در آب کند و برد شکره
نهد و از آن آب در سوراخ بینی او چکاند و گوشت بره یا گوشت
خوک بچه یا ماکیان یا تیهو یا درّاج در خوردش دهد و آبی که شکره میخورد
نبات و رش کند یا طباشیر و گلاب در سوراخ بینی شکره و روغن
بنفشه بگلاب و شیر دختران چکاند اگر نیک نشود داروهای سرد که
در کتاب یاد کردیم در خوردش دهد باب شصت و سیم در سرما

۶۳

زدگی سنگره چون سنگره سرمازدگی باشد نشانش آنست که بالها بر خود
پیچیده و خود در استه دارد یک پای خود بر میگیرد و دیگری می نهد
و هر دو پای را نزدیک یکدیگر نهد و خویشتن را بسیار فشاند و پرهای
پشت برخاسته دارد و چشمش پر آب شود و پلکهای چشم برهم زند و بود
که نیمه چشم بپوشاند **علاج** آنست که در خانه گرم بند و آتش بی دود
در پیش وی نهد از دور و پاره لادن و کندر در آتش نهد و گوشت
گوسفند گرم در خوردش دهد و زیت مغسول در خوردش دهد تا باند
مرغ هر چه باشد خونش را گرم کند و در گلوش ریزد یا کبوتر بچه در
چنگ سنگره نهد و گوشت وی گرم بخورد و بعضی گویند بهترین علاج
آنست که سنگره را در خانه کوچک بند و سنگ را گرم کند چنانکه
سرخ شود آنگاه در خوردش دهد گوشت گوسفند با نگبین گرم کرده

۶۴

یا بت بماند شراب صرف و گوشت در وی نهد تا گرم شود در خوردش
دهد دیدم در کتاب نصر بن لیث که پنج باز داشت و براه میرفت
چون بشهر رسید همه را سرمازده بود یکی را از آن شکنجه داده بود
آن بزیست و باقی بمردند کف شکمشان پاره کردم آماس گرفته بود
و سبز گشته و بعضی گفته اند بهترین همه داروها انگور دست بقدر
نیم نخود در خوردش دهد چنانکه بوی و طعم انگور دست بسنگره برسد والله
اعلم **باب شصت و چهارم** در سدره که طاعون گویند چون سنگره
را سدره باشد و این را در روم طاعون گویند نشانش آنست که
چشم برهم نهد و گردن دراز کند و سر میگرداند براست و بچپ
بر مثال کسی که چیزی طلب کند و چنگال بر دست باز دارد آهسته زند
و روزگار دراز میگیرد چون رها کند دگرباره رود میگیرد و سبب این

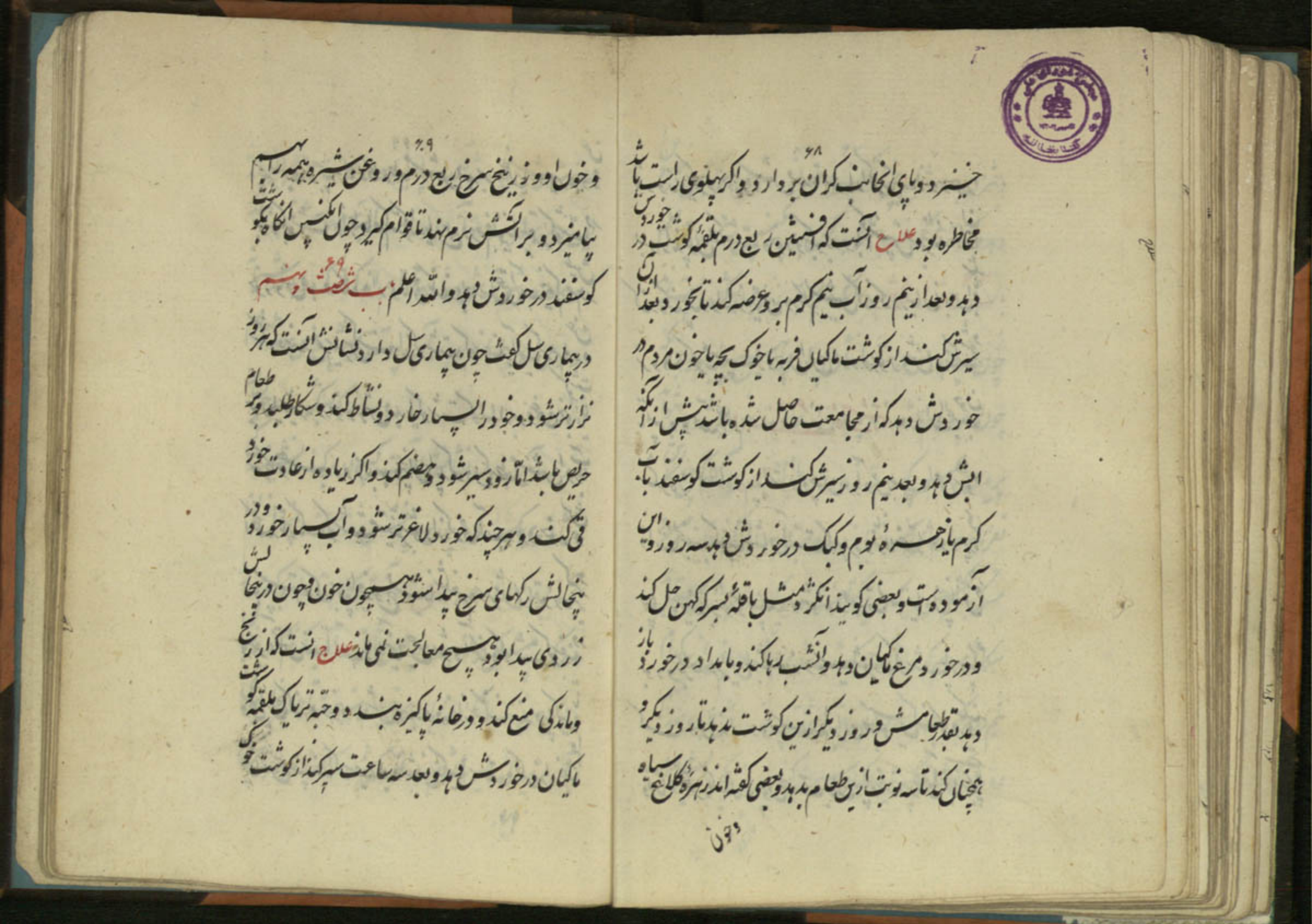
بیماری از زیادتی خون است و افراط رطوبت و هوا علاج
وی آنست که آن رگی که در میان بال اوست بر آنجا که مردم رگ
باسلیق گویند دست بر رگ نهد تا کدام رگ حرکت قوی تر
میکند آن رگ را بزند تا خون بدر آید بقدر فربهی و قوت سکره
اگر امتلا هر دو جانب باشد هر دو جانب را بزند اگر از بال یکی
رگ نتواند گشودن زیر انگشت بزرگ از جانب کف بشگافد تا
خون بدر آید انگاه بستاند عناب و برسیاوشان بکوبد و آبش بگیرد
و گوشت ماکیان یا تیهو یا دراج یا فروج در یاره کند و در خورش
دهد و پیوسته آب در پیش وی نهاده باشد و در خانه خنک بندد
والله اعلم باب ۶۵ شصت و پنجم در مانده شدن سکره بکف چون
سکره رنجور شود از ماندگی سکار کردن نشانش آنست که بال را
کمر

سست و آویخته دارد و طعام ضعیف خورد و نتواند خویشتن را
افشاندن دم سخت زند و تیقور بار کند و بسیار خوارد و چشمش
متغیر شود علاج آنست که پاره مومیائی و طین در خورش دهد
و آب گرم کند چنانکه در دشت باید گرد یم در خانه تاریک گرم بندد
اگر زمستان باشد و اگر تابستان باشد در خانه خنک عرق السوس
را در آب نیل بجوشاند و آب او را بگیرد و در خورش دهد بعد از نیم روز
سیرش کنند از گوشت گوسفند تا آب گرم یا گنجشک یا گوشت
گوشت گوسفند با سرکه کهن و یا انگبین شهد و طعام کمتر دهد والله اعلم
باب ۶۶ شصت و ششم در آنکه دود خورده باشد چون سکره را
دود رسیده باشد نشانش آنست که از سوراخ بینی آب بیرون می آید
و دم بسته زند و عطسه میدهد علاج وی آنست که روغن بنفشه و شیر

دختران در سوراخ بینی او کند بعد از روزی سرکهٔ کهن در خوردش
دهد و کوشت کوسفند با شراب کهن بدهد با انکشتین شهد والله اعلم
باب شصت و هفتم در آنکه دم بسته زند چون شکره دم بسته زند
چون فربه شود دش درست نشان بیماری هیچ پیدا نبود جز آنکه
چون بپرد دم سخت زند بیرون از عادت خود باشد و در هوا شود
پریدن از بس که دم زند و دهان باز کند علاج آنست که هیچ کارش
نفرماید و از جای نجنباند و سه نوبت اسهال کند فانید و صبر و
مسکه با انکشتین مدبر که در این کتاب ثبت و یاد کردیم و بعد از آن استاند
سکالهٔ مردم که در آفتاب خشک شده باشد و چاشنی از هر کدام
نیم درم بکوبد چون سرمه و بسته لقمه کوشت در خوردش دهد و بعد
روز از کوشت کبوتر یا ماکیان سیرش کند و روز دیگر داروش دهد

مادرد

تا روز دیگر در خوردش دهد تا سه بار اگر نیک نشود جو را
بسوزانند چون انکشت و خورد بکوبد و با انکشتین سرشته شد و از آن
کنده کند چند دانه زیتون در کلوش کند که در میان زبان او باشد
نرود و اگر نه بمیرد و چون این دارو در خوردش دهد نیک شود
تا بمیرد والله اعلم باب شصت و هشتم در ذات الجنب چون
شکره را اضطرام پیدا شود و چون در آدمی پیدا می شود
ذات الجنب کویند نشان آنست که هر روز لاغرتر شود و پرهای
پهلو و سینه بر خود خیسید و نتواند راست ایستادن بحالش شور
بود و بر طعام حریص باشد و زود سیر شود و کوشت پاره پاره
کند و می اندازد و پیوسته بر آن پهلو میل کند که درد میکند
و نشاد شکره بکسلد و چون دست بر آن پهلو نهند پرهای آنجانب بایستد



خنزر دو پای انجانب گران بردارد و اگر پهلوی راست باشد
مخاطره بود علاج آنست که افسنتین ربع درم بلقمه گوشت در خوردش
دهد و بعد از نیم روز آب نیم گرم بر وی عرضه کند تا بخورد و بعد از آن
سیرش کند از گوشت ماکیان فربه یا خوک بچه یا خون مردم در
خوردش دهد که از مجامعت حاصل شده باشد پس از آنکه
آبش دهد و بعد نیم روز سیرش کند از گوشت گوسفند با آب
گرم یا زهره بوم و کبک در خوردش دهد سه روز و این
آزموده است و بعضی گویند انگشت مثل باقلی بسرکه کهن حل کند
و در خورد مرغ ماکیان دهد و آن شب رها کند و بامداد در خورد باز
دهد بعد طعامش و روز دیگر از این گوشت بدهد تا روز دیگر و
همچنان کند تا سه نوبت از این طعام بدهد و بعضی گفته اند زهره کلاغ سیاه

و خون او و زرنیخ سرخ ربع درم و روغن شیره به همه را بهم
بیامیزد و بر آتش نرم نهد تا قوام گیرد چون انگشت پس آنگاه بگوشت
گوسفند در خوردش دهد والله اعلم

باب شصت و نهم

در بیماری سل گفته چون بیماری سل دارد نشانش آنست که هر روز
نزارتر شود و خود را بسیار خارد و نشاط کند و شکار طلبد و بر طعام
حریص باشد اما زود سیر شود و هضم کند و اگر زیاده از عادت خورد
قی کند و هر چند که خورد لاغرتر شود و آب بسیار خورد و در
پنجالش رگهای سرخ پیدا شود همچون خون و چون در پنجالش
زردی پیدا بود هیچ معالجت نمی ماند علاج آنست که از زرنیخ
و ماندگی منع کند و در خانه پاکیزه بند دو حبه تریاک بلقمه گوشت
ماکیان در خوردش دهد و بعد سه ساعت سیر کند از گوشت خوگ

۶۹
بچه یا کبوتر بچه و کاه کاه طعامش دهد بروغن شیره و روغن
جوز بگوشت و از طعام کمتر کند یا ربع درم فلونیا بلقمه گوشت در
خوردش دهد و نگاه دارد تا قی نکند و بعد ساعتی آب نیم گرم در پیش
شکره نهد نیم سیرش کند از گوشت گوسفند با آب گرم و روغن
جوز یا شیره در خوردش دهد یا گوشت گوساله بروغن جوز یا گوشت
سرکا و هر روز بدهد چنان باید کرد که طعامش را در آب
افکند تا رنگ گوشت متغیر شود از گرمی آب و در خوردش
دهد پرستوک بچه یا فروج بستاند شلغم و سرش را بقواره برکرد
و بر آتش نهد تا آب در آنجا جمع شود آنگاه گوشت گوسفند در
وی پاک کند و در خوردش دهد و در خانه خنک بندد و پاکیزه تا
پنجالش بپند اگر سفید بود نشان نیک است و اگر نه از همه دوا

۷
عاجز شوی چون طشت آب بیامیزد و در خوردش دهد و در خانه
این از همه بهتر است و آزموده است البته طعامش نهد بمقدار
که در معده اش ترش شود و طعام اندک دهد در شبانه
روزی سه بار طعام دهد و آب پیوسته در پیش وی نهد و طعام
تازه دهد **باب هفتادم** ۷۰ در صدمه که بشکره رسد چون از
صدمه آسیب رسد نشانش آنست که چون برکند ره نشیند کنج
و نشاط وی بکسلد و چون بپرد نفس زند سخت و پنجال خون
آلوده بود و طعام خورد **علاج** آنست که بستاند برگ مورد
و برگ بید مشکی و از همه ریاحین شاخی در آب گرم کند و غربال
بالای وی نهد و شکره را بالای غربال بندد تا همه بخار بوی رسد
آنگاه مومیائی و طین مختوم بدو بلقمه گوشت گوسفند در خوردش دهد

و در خورش دهد و در خانهٔ تاریک و گرم نهد و بر پشت شکره
گاه گاه از آن آب بریزد و بعضی گفته اند مغز هدهد در خورش
یا سر خوک تازه یا ریوند چینی شراب کهن بگوشت گوسفند با انگبین
دهد **باب هشتاد و یکم** ٧١ در خویشتن بسیار افشاندن گفتن چون
بیماریش پیدا شود که خود را بسیار فشاند بیرون از عادت
علاج آنست که دو روز روغن گاو بگوشت در خورش دهد
و روز سیم زبانش بیرون کشد و در سوراخی که در زیر زبانش
بود چهار قطره روغن شیره بچکاند و بعد از ساعتی قطرهٔ دیگر
آنگاه روز چهارم بستاند زنجبیل و صبر و حنظل همه را بکوبد تا گوشت
موش در خورش دهد و از دارو چندانکه بسیار کار در بگیرد و با گوشت
گوشت گوسفند فربه در خورش دهد و روز دیگر کبوتر در خورش دهد

و جهد کند تا شکره فربه شود و بعضی گفته اند کبوتر بچه در خورش
دهد و بعضی گفته اند هیچ در خورش ندهد و زعفران آب و انگبین روز
سیم کبوتر بچه بکشد و در خورش دهد **باب هشتاد و دوم** ٧٢ در سستی
شکره گفته اند چون پی سبب شکره سست شود آنرا استرخاء العصب
گویند نشانش آنست که ببیند شکره را و بال و بچه دارد و در پریدن
کاهل باشد و گوشت را سست کشد **علاج** وی آنست که گوشت خر در
خورش دهد و انگبین شهد و مومیائی و زعفران با گوشت اسب یا گوشت
خرگوش و آتش ندهد و در خانهٔ تاریکش نهد و [illegible]
والله اعلم **باب هشتاد و سیم** ٧٣ در بادی که در شکم پیدا شود و باد در شکم
وش شکره چون بهمهٔ تن شکره باد مستولی شود نشانش آنست که همه
تن او همچو چوب باشد و دم و بال او گاه گاه کج بود از عمل خودش

۷۴

وچشم‌ها کشاده دارد که قطعا بر هم نزند علاج آنست که بستانند نمک
وانیسون و در جامه کتان بندد و در روغن کاو اندازد و پاره شش
گوسفند بجوشانند تا همه قوت دار شود و بر روغن آید آنگاه آن را بجوشاند در
پهنداز دو سرد کند و در خورش دهد و روز دیگر هیچ ندهد روز سیم
در خورد شکره دهد سک بچه یا جبه زنجبیل یا با نکنین شهد بشراب کهن
جوشانیده برازیانه و در خانه گرمش بندد والله اعلم باب ۷۴ بهشام و خواردم
در قی کردن شکره چون شکره قی کند این بیماری را اسباب بسیار است اما
آنچه از کی باشد از چهار سبب بود یکی آنست که طعامش شب هنگام دهد
یا بامداد که هنوز معده از طعام پاک نشده باشد طعام زیاده داده باشد
از عادت وی یا پیه در خورش داده باشد نشانش آنست که چون قی کند
رنگ گوشت متغیر گشته بود و پرهای سر برهم پیچیده دارد

داوی

۷۴

گردن دراز کند و تیقو رها کند و دم نزند و بر طعام حریص
باشد و گوشت پاره پاره کند و افکند و زود سیر شود و بوی
دهانش گندیده بود و ترش باشد و چنگالش برنگ دیگر شده باشد
علاج وی آنست که در خانه تاریک بندد تا گرسنگی از وی برود
و معده اش پاک شود و چنگالش کند و شهوت وی حرکت
کند و چنگالش برنگ خود آید و چشم وی روشن گردد و طعام
بطبع خود بستاند پاره مصطکی و زنجبیل و دارچینی کوفته بلقمه
گوشت گوسفند تازه در خورش دهد و بعد نیم روز طعامش دهد
و اگر سه لقمه گوشت را که دارو دارد دیگر باره قی کند طعامش ندهد
بستانند از خاک دیوار مطبخ که دود خورده باشد در آب نهند
و بجنبانند و رها کنند تا صاف شود آنگاه لقمه چند گوشت پاره کنند

صامغی گردد

شروه و روغن

و درخوردش دهد و اگر نه تب باشد زنجبیل و دار چینی و جوز بوا
و دارفلفل همه را در آب بجوشانند آنگاه در وی گوشت پاره کنند
و درخوردش دهد یا تب باشد گوشت گوسفند یا شیر گوسفند بخورد
دهد یا تب باشد عود و مشک و نعناع از جمله درم سنگی و بکوبد و در
جامه کتان بندد و در آب گرم نهد و نیک بمالد تا همه قوت در آب
رود آنگاه لقمه گوشت در وی پاره کند و درخوردش دهد یا از
جوارشی که درین کتاب یاد کردیم درخوردش دهد و از آن گوشت
که قی کرده در آن مدت درخوردش دهد مگر در بعد مدت دیگر

باب هشتاد و پنجم ٧٥

در قی از صدمه گفت چون شکره از صدمه
قی کند هر آینه قوت طبیعی در ریش وی مشغول شود و هضم طعام نکند
بضرورت قی کند نشانش آنست که گوشتی که قی کرده باشد در حال

خورده

خورده بود و چون شکره نشسته باشد خود را کج دارد و وشپا
خارد و دم بسته زند و نتواند خود را افشاندن و نشاط وی
نباشد و آب نخورد علاج وی آنست که گرسنه اش دارد
و در خانه تاریک بندد و آنگه سه لقمه گوشت بمومیائی و طین
مختوم درخوردش دهد و آب در پیش او بگذارد و بعد از ساعتی تمام
طعامش دهد یا درخوردش دهد از گوشت گنجشک یا کبوتر بچه فربه
یا گوشت اسب تازه یا از خرگوش تازه یا از گوشت گوسفند نر با آب
گرم

باب هشتاد و ششم ٧٦

در قی کردن از ماندگی گفت چون شکره
از رنج ماندگی قی کند پس قوت طبیعی شود و تدبیر وا هضم باز
ماند نشان وی آنست که رنگ قی متغیر نباشد و دم بسیار زند
و دهان باز کند علاج وی آنست که گرسنه اش کند تا آن وقت

که وی پاپاید انگاه به لقمه طعام از گوشت تازه نازک و مصطکی و شکر
و نبات و اندک مومیائی در خوردش دهد چون آنرا بگذارد و بعد
ساعتی نیم طعامش دهد یا در خوردش کند گوشت تیهو و دراج
یا شیر خر و الله اعلم باب هفتاد و هفتم ۷۷ در قی کردن شکره از کرم
کفش که چون شکره قی کند از کرم اخضرش باشد نشان وی آنست که
چون طعام میدهند دهان بسیار باز میکند و گردن دراز کند
چون قی کند در قیش کرم باشد سبب قی آنست که چون کرم بجنبد در جغرش
از ملالت قی کند علاج وی آنست که در باب کرم که در جغرش باشد
یاد کرده ام مداوا همانست بعد گرسنگی باب هفتاد و هشتم ۷۸
در قی کردن شکره از گرما چون شکره قی کند از گرما طعام در جغرش
ترش شود از قوت گرما یا از قوت طبیعی مشغول شود بدفع پیمای

و از هضم غافل شود نشان وی آنست که رنگ قی چون رنگ
گوشت پخته بود و بوی ترش و شکره دهن باز کرده باشد و دم زند
و چشم پژمرده دارد و آب بسیار خورد علاج وی آنست که در خانه
خنک بندد و آب در پیش او نهد و در آب اندکی گلاب بریزد
یا طباشیر و بعد گرسنگی سه لقمه گوشت گوسفند تازه با شکر و نبات
و گلاب در خوردش دهد یا شیر دختر و چون آن آبرا هضم کند
بعد از ساعتی تنگ طعام دهد از گوشت گوسفند تازه یا کبک بچه
یا از فروج ماکیان فربه و الله اعلم باب هفتاد و نهم ۷۹ در قی
کردن شکره از سرما کفش که چون شکره قی کند از سرما سبب وی
آنست که چون شکره سرما خورده باشد حرارت قوت کند از
برای دفع سرما پس هر آینه باطن تن از حرارت خالی شود و هضم ضعیف شود

نشان وی آنست که رنگ قی سرخ باشد و بوی ندارد و پرهای
قفایش برخاسته بود و خود را جنبنده دارد و چشم برهم نهد و
پر آب میشود و آب خورد اما بطعام کمتری گوید علاج آنست که در
خانهٔ گرم بندد و گرسنه اش کند و آنگاه سه لقمه گوشت تازه بسر آش
کهن و نیم حبه عود کوفته در خوردش دهد یا بشاند عود و زنج و بگوید
سه لقمه گوشت تازه و در خوردش دهد یا سه لقمه گوشت با کسپین در
خوردش دهد و چون آن را هضم کند آنگاه بعد از دو ساعت و نیم
طعام دهد از گوشت کبوتر بچه یا کبک یا گنجشک یا گوشت گوسفند
باب گرم والله اعلم باب هشتادم ۸۰ در قی کردن شکره از طعام
بد گفت که چون شکره قی کند از طعام بد و سه روزه باشد گوشت
یا تغییر گشته یا گوشت گاو یا بز یا هر چه بدین بماند هر آینه

قوت

قوت بد بر وی پدید آید نفرت گیرد روشن کند نشان وی آنست
که چون قی کند بر آن حال باشد که گوشتی که خورده باشد بر معده
اش کار نکرده باشد و شکره هیچ تغییر نبیند و آب نخورد و بر
طعام حریص باشد علاج وی آنست که گرسنه اش کند و آنگه سه لقمه
گوشت تازه نازک پخته و مصطکی و شکر طبرزد بخوردش دهد و بعد از
دو ساعت کبوتر بچه و فروج بدهد والله اعلم باب
هشتاد و یکم در قی کردن شکره از موی گفت که چون شکره قی کند از موی
سبب آنست که در بن زبانش موی پیچیده شود و قصد آن کند
که از وی جدا کند سر بیفشاند و طعام از گلویش بدر آید نشانش
آنست که سر بسیار افشاند و عطسه دهد و بچنگال منقارش را میخارد
و هیچ تغییر دیگر ندارد علاج وی آنست که بن زبانش را طلب کند

و هر چه در وی پیچیده بود بیرون آرد و شکره را رها کند تا از
افشاندن بیاساید انگاه گوشت تازه بدهد والله اعلم

نیم طعام

۸۲ هشتاد و دوم در انکه از طعمه خوردن باز ماند چون از طعام منع
آید و باز ماند علاج وی آنست که بستاند هلیله سیاه یک حبه نیم
و بکوبد و بزیت بسرشند و در گلوش کند بی گوشت و اگر بعد از آن
طعام طلب کند بعد نیم روز نیم طعام دهد از گوشت ماکیان فربه و بستاند
عود و مصطکی و نعناع از همه نیم درم سکی کوفته با لقمه گوشت در خوردش
دهد و بعضی گفته اند که نیم حبه کبریت زرد به لقمه گوشت در خوردش
بدهد و بعد نیم روز آب عرضه کند بعد آب بساعتی نیمه نیم طعام دهد
نیک شود و شهوت وی قوی گردد

۸۳ باب هشتاد و سیم
در ضعف معده چون معده شکره ضعیف شود و طعام تا سحرگاه در چرش

بماند

بماند بدانکه در نگهش علتی است چنانکه استادان روم یاد کرده اند که طعام را
از حوصله اش بدر باید کردن و گذاشتش تا سخت گرسنه شود انگاه
گوشت خوک گرم بدهد بروغن گاو و بعضی گفته اند که کبوتر بچه بزرگ
با شراب کهن در خوردش دهد و آن روز و آن شب رهاش کند
انگاه در خوردش دهد با همه آلت یکس و خونش را والله اعلم

۸۴ هشتاد و چهارم در انکه شکره پرهای خود کند گفت که چون شکره
لاغر شود پرهای خود را می کند بدانکه در وی خشکی غالب شده
و خارش پیدا کرده علاج وی آنست که هر جای را که پر باکند باشد روغن
گل بمالد و شکره را گوشت گرم و تازه بدهد به روغن جوز و شیر زنبا
روغن بنفشه و نیک تیمارش کند تا فربه شود والله اعلم

۸۵ هشتاد و پنجم در انکه چون شکره بیمار شود نمی توان دانش

۸۵

که سبب چیست تدبیر آنست که تلطف کند بطعام چون گوشت گوسفند مسن کرم
و کبک و گنجشک بزمستان و تابستان اسهالش کند بشیر و شکر و طعامش
دهد از کبوتر بچه و فروج یا گوشت بره بعد از سه روز جوارشی که در
کتاب یاد کرده‌ام بخوردش دهد بزمستان اسهالش کند بایکسیر که
درین کتاب یاد کرده‌ام اگر بهتر نشود و اگر اگر شکره شکار نمیکند بطالت میکند
و اگر نه بفرماید تا شکار کند که مزاجش متغیر شود و علت وی ظاهر شود
تا لایق آن علت علاجش کند و اگر بهتر نشود شکره را در خانه خالی رها کند
و طعامش باز باشد یا کبک یا فروج در پیش وی افکند تا بخورد چندانکه
خواهد و آب در پیش وی نهد اگر شاهین است کبوتر بیر یا گوشت خروس
و اگر چرغ است گوشت اسب یا گوشت موش و اگر باشه است گنجشک تا
شکره تدبیر خود کند چنانکه در صحرا میکرد و باشد که نیک شود والله اعلم

باب

باب هشتاد و ششم ۸۶

در شپش چون در شکره شپش افتد نشان
آنست که خود را بسیار خارد و هر ساعت خود را می پوشاند
و لاغر شود و چون بر آفتاب نهند شپش گرم شود و همه بر سر پرها
پیدا بود علاج وی آنست که پنبه نو برگردن وی پیچند و سه کلوخ
بر آتش نهند تا سخت گرم شود آنگاه آن کلوخ را بر سرکه زنند تا بخارش بر آید
و شکره را بران بخار دارد تا همه شپش بر پنبه رود و یا مشک بر گردنش
نهد تا همه شپش بمیرد یا تخم حنظل چند عدد در آب بجوشانند تا همه قوت
در آب رود و آنگاه آن آب را در طشت کند تا سرد شود و شکره را در وی
نهد تا خود را بشوید یا شیح ارمنی را همچو سرمه کند و در همه پرهای وی
بمالد یا زرنیخ همچنان کند یا ستاند قسط تر و بکوبد و آتش بگیرد و
یا حبه زرنیخ بر پای وی بمالد و زیر بغل و گرد گردن او نافع بود والله اعلم

۸۷
باب هشتاد و هفتم در بیماری نفث شکره چون بیماری نفث
بر شکره پیدا شود سبب آنست که چون در آشیان از برای طعمه با
یکدیگر جنگ کنند باشد که یکدیگر را مجروح کنند بر فساد دهان آن جراحت
بسته شود و در اندرون ناسور ماند میان گوشت و پوست
وچون در دست بازدار افتد و کارش فرماید و گوشتهای
مختلف خورد و حال بر وی بگردد باشد که آن ریش از ریم بسیار
شود و پوست را سوراخ کند و بدر آید و اگرنه در اندرون
سوراخ کند و ریم و خون در گوشش رود و هلاک شود نشانش آنست
که از ریش وی زرداب بیرون آید و اگر پوست وی سخت باشد
هیچ اثر از بیرون نکند اما شکره یک روز چندان تغیر کند که
از دیگر بیماریها مدت یکماه آنچنان ضعیف نشود علاج آنست که سه روز

موش

موش در خوردش دهد بشیر نر بدو روز و روز چهارم در خوردش
دهد گوشت گوسفند بروغن نرگس یا روغن یاسمین سفید و نیم
درم خاک سرخ که کوزه بدان رنگ کنند نام آن مغره است با
بسانند حلیلت و بسر که بجوشانند و در خورد کبوتر بچه بزرگ دهد
و آنشب بگذارد و بامداد مرده باشد پوست وی باز کنند و در
خورد شکره دهد و سه روز چنان کنند به کبوتر بچه والله اعلم
۸۸
باب هشتاد و هشتم در مجروح شدن شکره چون شکره مجروح شود
از آنکه خود را بر درخت زند یا بیکدیگر جنگ کنند یا زخم خورد از
جانوران دیگر علاج آنست که اگر جراحت وی فراخ باشد بدوزد
و اگرنه مرهم جالینوس مداوا کند بروغن گل و اگر خشک شد دارو
بر جراحت افکند و هر روز روغن بلدیا مشک و سیر بر جراحت کند

89
چنانکه هنوز تازه بود باب هشتاد و نهم در بیماری که
کام سکره سفید بود گفت چون کام شکره سفید شود دیگر پر سکره
را و کامش را بروغن بنفشه با پاره پنبه پاک کند یا بستاند نشا در
و صبر از هر یکی جزوی و کامش را بدان پاک کند آنگاه پاره کافور
90
منصوری بر آنجا مالد و آب از وی منع کند باب نودم
چون — در بیماری خوره که در پر بود گفت خوره در پر سکره اشد
وی — نشان آنست که بیوقت پر بیفکند و این علت دو نوعست یکی انست
که چون پر بیفشد زرد باشد و گندیده و جای پر میخارد و خون
بدر آید و این دو نوع سهلست در مداوا و نوع دیگر آنست که
چون پر بیفتد خون آلوده باشد و چون بر جایش پر بدر اید دیگر
زهره — بیفشد و این صعبست علاج وی آنست که زهره گاو خشک و روغن

که

93
و مومیائی بالکل الانی در خوردش دهد بروغن جوز یا زیت معسول
و اندک تخم سپندان کوفته آن بال را مدلوا کند چنانکه در باب
چشم گفتیم و جهد کند تا سکره را بجنباند و کبوتر بچه دهد یا گنجشک
یا گوشت کرم یا گوشت خرگوش اگر نیک نشود آن رگی که در میان
بالش هست بزند تا خون بدر آید آنگه آن جای را بزیت و نمک بمالد
93
والله اعلم باب نود و سیم در کرم پر سکره که چون کرم در پر
شکره پیدا شود نشان آنست که چون پر بیفکند کرم بر بن پر پیدا
شود علاج وی آنست که بستاند تخم مرغ و سرکه شیر بر آنجا بمالد
یا بستاند زرنیخ سرخ و زعفران از هر یکی جزوی صلایه کند
و بزیت بسرشند و در بن پر باش کند یا بمالد نیک شود والله اعلم
94
باب نود و چهارم در خوره که در گوشت شکره اشد گفت

که چون

95
که چون خوره در سکره اشد نشان او پیداست که پرهای خود را
همه بکند چنانکه گوشت پیدا شود و شیره خرما بمالد چنانکه خون
بیرون آید آنگه مازو و پوست انار ترش بر روی مالد و سرکه
بیشتر اضافه کند و گوشت و شیر گوسفند بدهد و گوشت گنجشک
95
و کبوتر بچه آلمیده در خوردش دهد باب نود و پنجم
در درد پشت سکره چون پشت شکره بدرد آید نشان آنست که
طعام هضم نکند و بر کند و کج نشیند و تکیه بر دنب کند و بال
سست و او بخیه دارد علاج آنست که در خانه تاریک بندد
و در زیرش گیاه خشک نهد و مومیائی در خوردش دهد
با کبوتر بچه آلمیده یا گوشت بروغن زیت مغسول یا جوز و بعد روزی
و پشتش پیوسته تر میکند گاه گاه کمتر می کند و پاره حلبه و انیسون

کدو و مر و بورق ارمنی از هر یکی جزوی بکوبد و آنجای را
حجامت کند با نشتر تا چون پر بدر آید اگر به نشود داروی
بر وی کند یا زرنیخ سرخ و زهره گاو و زهرهٔ خشک
و عنزروت سرخ از هر یکی جزوی خورد باید و اگر به نشود
و آنجای را که پر افتاده بود بر سر آن نهد یا بتاند بوره
ارمنی و زنگار خورد باید اگر جای پر را اگر به نشود داروی
بر سر نهد سه بار یا بتاند پوست انار ترش و خورد صلایه
کند و بر آنجا بمالد بعد از آن اگر به نشود یا بتاند
شش گوسفند و با سوزن پیکدیگر بندد و آنجای را رگ بزند
تا خون بدر آید اگر به شود که شوربک درشت نشود اگر مازو
برگ درخت آلو خورد باید و بر آنجای نهد نیک شود و الله

اعلم باب نود و یکم در باد بال شکره چون باد در بال شکره
باشد نشان آنست که بالش را گاهی آویخته دارد و گاهی جمع کند
و خود را است فشاند و در پریدن کاهل باشد علاج آنست که
کبوتر بچه بزرگ و پرستوک بچه در خورد دهد با روغن بادام
تلخ و دارچینی و انیسون و اندک فانید و طعام گوشت گنجشک
بروغن جوز هندی یا روغن ترب یا روغن خودع دهد و الله اعلم
باب نود و دوم در درد بال شکره گفت چون بال شکره را — آسیب
آفت رسد از رنج یا از صدمه یا از درد دیگر آنست که پیوسته — نشان
بال را آویخته دارد و خود را است فشاند و نتواند پریدن
و بر یک پای ایستادن و طعام راست خوردن علاج
وی آنست که در جای گرم و تاریک بندد و پا چشمش بدوزد

بجوشانند و اگر آب نیم گرم بر پشت وی ریزد و اندک پاره زیره بجوشانند
بشراب کهن و در روی نمد نهند که سیاه بود تا همه شراب در
وی رود و آن نمد را گرم بر پشت وی نهند و دو بار سپیجان
کند نیک شود والله اعلم

باب نود و ششم در بادی که در پشت
شکره پیدا شود چون در پشت شکره باد باشد نشان وی آنست که
پشت را کج دارد و دنب راست کند چون پنجال اندازد آواز
باد آید از وی علاج آنست که کبوتربچه پلمیده و پرستوک و کنجشک
بکر فانید یا شکر سرخ و زنجبیل و انیسون و رازیانه از هر یکی
جزوی و پاره از گوشت ماکیان و از هر گوشت که باشد و پستانه
روغن جوز یا روغن چراغ و گوشت در وی بجوشانند و بدو
دهد یا روغن بادام تلخ و در خانه تاریک بندد والله اعلم

باب

باب نود و هفتم در نعلین شکره چون در شکم شکره نعلین
پیدا شود این بیماری را سبب آنست که نفس سخت زند و ناگاه
او پیوسته می جهد و چون دهن باز کند در وی چیزی بیند
همچو سیر ابریشم و آن نشانهای دیگر که در نفس زدن گفته شده
اگر درین ظاهر بود علاج آنست که در خوردش دهد خلال
زند و لقمه گوشت و صبر کند تا قی کند که بلغم در شکم دارد
و بعد از قی بدو ساعت طعامش دهد از گوشت کبوتر بزرگ
یا کلنگ یا خرگوش یا موش بروغن یاسمن یا نرگس و در خانه
گرم بندد و یا در خوردش دهد فلونیا یا پوسی و بعد نیم روز
طعامش دهد از گوشتی که یاد کردیم یا زنجبیل و نشادر
و صبر و سرگین که استخوان خورده باشد و همه را خورد بساید

و بشیر گوسفند بسرشتند و چهار کند ها کند هر یکی چو بلبلی و در
خوردش دهد چهار حبه چون گرسنه شود بچهار لقمه گوشت
و صبر کند تا قی کند بعد دو ساعت در خوردش دهد از
گوشتی که یاد کردیم و روز دیگر داروش ننهد تا روز دیگر
پنج حبه بسه لقمه گوشت و سپنجان همچنین نسق می کند تا بدوازده
حبه رسد و طعام دهد از پرستوک بچه بروغن شیره یا گوشت
کلاغ سیاه و اگر نفس زدنش کمتر شود خوب و اگر نه ستانند
تخم ترب و خورد بساید و با آب گرم بیامیزد و در گلوش کند
و صبر نماید تا قی کند و اگر بعد نیم روز طعامش دهد
از گوشت چنانکه یاد کردیم با قرنفل و نیم حبه فانید قدر مثقال
و در خوردش دهد با کبوتر و استادان روم گفته اند

که حبه تریاک بهتر است از همه بشراب کهن و گوشتی که یاد کردم
و روغنی که گفتیم والله اعلم باب نود و هشتم ۹۸ در ربوه شکره
چون ربوه بر شکره پیدا شود این علت هم از نوع نفس است
از خشکی نشان آنست که خود را بسته دارد و هیچ چیز بر وی
پیدا نبود تا آسوده باشد و چون بپرد و حرکت کند غلت
بروی بجنبد و دم زند و دهان باز کند و زبان بیرون
کشد و دو سینها بجنباند از بس که دم زند و چون آسوده
شود دگر باره آرام گیرد علاج وی آنست که انار شیرین
بیک بپزد و روغن بنفشه در وی کند و بر آتش نرم
نهد تا بپزد آنگه انار را بفشارد و آبش بگیرد و در وی
گوشت بره و یا بزغاله تازه کند و در خوردش دهد

یا صبر سقوطری نیم سوخته کند با آتش و خورد بساید و بسه لقمه
گوشت کبوتر بچه یا فروج در خوردش دهد و بعد نیم روز سیرش
کند و آب در پیش وی نهد یا آب قاروره دختر دوشیزه تن
درست خوب منظر و آن روز که چیزی نخورده باشد در وی
گوشت کبوتر بچه یا فروج تازه کند و در خورد دهد گنجشک دشتی
چند آنکه تواند یا گوشت بره یا خوک بروغن بنفشه بدهد نافع
بود والله اعلم باب نود و نهم ۹۹ در ربوه شکره از بلغم نشان
آنست که در باب اول گفتیم چون دهانش باز کند بلغم بیند
همچو ریسمان کشیده در گلویش و چون انگشت در دهانش کند
خیوه او چون لعاب بذر قطونا بود و از چشمش آب میرود علاج
آنست که عنزروت و فانید و گل سرخ از هر یکی جزوی و زنج

سرخ خورد بساید و بسه لقمه گوشت و شیر گوسفند در خوردش
دهد و آب در پیش او نهد و بعد دو ساعت اگر طعام طلب کند
سیرش کند از کبوتر کهن یا کبک یا خرگوش و اگر نیک نشود
انگشت مدبر که درین کتاب یاد کردیم بقدر فندقی بگوشت
بدهد باب صدم ۱۰۰ در آنکه پنچالش سبک شود چون بیمار
شود پنچالش سبک شود از ابازی حبس گویند و سبب آن
از سردیست یا از گرسنگی بسیار و بر مردم چون قولنج پیدا
شود نشان وی آنست که چشم تنگ شود و مقعدش پیوسته
میخارد و دنب میخارد جنباند و چون پنچال اندازد
بانگ کند و باشد که دم بسته زند و از پنچالش پر ها ریزد
علاج وی آنست که فانید در خورد دهد شیر گوسفند و اسهالش

کند بخرقهٔ سفید و زنجبیل و دجاج طعام دهد از گوشت گنجشک و شتی
و پرستوک بچه و موش بروغن جوز یا زیت و چون پنجالش
سبک شود مداوا دشوار باشد باید که در خانهٔ تاریک نشانند
بندد و در خوردش دهد ماکیان فربه و مسکه و فانید یا تخم
شبت و تخم کرفس و تخم ترب از هر یکی هفت دانه و از فلفل
دو دانه بکوبد بروغن بنفشه کند و یا صبری سقوطری و زهرهٔ جگر
و زهرهٔ گوسفند و همه را در ظرفی کند و بدهد آنگاه بروغن گاو
و فلفل حقنه اش کند و یا اصل السوس خورد بساید و در سوئی
کند آنکه شبانه روزی بگذارد پس بیفشارد و آبش بگیرد
و گرم کند و گوشت گاو در وی پاره کند و سه چهار بار در
خوردش دهد یا شکر سفید و هلیله زرد از هر یکی جزوی و این

آزموده است یا پیه موش در خوردش دهد بروغن شیره
سه روز اگر نیک نشود روغن خروع دهد بگوشت ماهی
گوشت این از همه بهتر است و بعضی گفته اند از گوشت خوک
فربه و نمک سافش کند و چون در مقعدش نهد ساعتی بانگشت
نگاه دارد یا انگشت بقدر نخودی در خوردش دهد و جهد
کند که بوی انگشت بدماغش نرود که مست شود و آب
در پیش شکره نهد گویند سنگ سفید در ساعتی و آنکه کبوتر بچه
در خورد دهد یا از گیاهی که مانند سبج است که از وی جاروب
بندند و نامش در کتاب هندویان رمید گویند و بترکی
آبم کجی گویند و آبش بستانند و خوش بجوشانند و آتش بگیرد
و گوشت در وی پاره کند و دو ساعت بگذارد و آنکه در خوردش

دهد چند آنکه سیر شود اگر نیک نشود در خوردش دهد
روغن ترب و کندر یا تخم کرات و جرجیر و تخم کرفس و انگژد
و نمک اندرانی از هر یک جزوی از بورق ارمنی نیم جزو
و همه را خورد بساید و با کمی کف کرفته سیر شد و فتیل کند
چند نخود بزرگ در مقعدش کند یا در خوردش دهد و فلفل کوفته
بد و لقمه گوشت و بعضی استادان شکم شکره می شکافند چنانکه
خروس را خادم کنند و بدست دوده مستقیم را بگیرند و
سنگ را بیرون می کنند، باب صد و یکم در درد جگر
شکره چون در شکره درد جگر پیدا باشد نشان وی آنست که
چشمش پژمرده بود و بالش سست باشد و در عقب می زند
و آب بسیار میخورد و دم زند و تیغورش را از جا

راست میخارد و سر فرو افکنده دارد و زردی چشم بسیاهی
گراید و پلکهای چشم برهم زند و پنجالش پاره پاره بود و زرد
زند علاج وی آنست که بستانند هندوانه و آبش بگیرد و صاف
کند و پاره ریوند چینی هم باهم بیامیزد و گوشت ماکیان در وی
پاره کند یا گوشت بزغاله در خوردش دهد و سنگ صرف
یکشب زیر آسمان نهد و پاره صندل در وی نهد و آنگه
گوشت را که یاد کردیم در او پاره کند و بدو دهد و جگر خرگوش
و ران کبک و زهره بیکجا در خوردش دهد، باب صد و دوم
در خوره در شکم شکره چون در شکم شکره خوره بود نشان آنست
که پنجالش پاره پاره بود و پیوسته شکم میخارد و در پریدن کاهل
بود و چون دست بر شکم نهی پرهای شکم پرهای سیر و خود را

درهم چند و بلرزد و بود که بچالش خون آلود بود علاج
آنست که بوتش دارو بقدر نخودی و از اشنان و زنجبیل
همه را خورد باید و در شکمش بندد یا نوشادر و سفید
و هلیله زرد از هر یک چند نخودی از خردل بیست دانه
باید که بروغن گاو بسرشند و فتیلهای باریک کنند و در
مقعدش نهند و اگر ریش در شکمش شود و بچالش خون بود
علاج آنست که زرنیخ سرخ با کنجد با گوشت دو لقمه در خورد
دهد چون آن زایکد از دانکه ماکیان بروغن گل در خوردش
دهد والله اعلم باب صد و سیم ١٠٣ در باد اندر شکم شکره چون
در شکم باد باشد نشان آنست که قرقره از شکم وی شنود و
بچالش پاره پاره بود و خشک علاج وی آنست که در خوردش دهد

کبوتر بچه پلپید به روغن جوز بود و دو دانه رازیانه کوفته
یا در خوردش دهد حرف سفید و زنجبیل سه بار یا در خوردش
دهد گوشت آهو یا از گوشت خرگوش تربیت و چون طعامش
دهد سه دانه رازیانه کوفته و هم چندان انیسون کوفته
در طعامش کنند باب صد و چهارم ١٠٤ در کرم شکم شکره چون کرم
در شکم شکره بود و این سه نوع است یکی کرم سفید چون کرم تر دیگری
او را خورد اما کرم سرخ و این نوع در مقعدش بود دیگر گرد
سفره اش و دیگری سرخ و دراز و این در روده باشد
نشان وی آنست که پرهای ران و شکم را می کند و در
پای پیدا شود بالای کف و چون بچال افکند بانگ میزند
و در زیر نشیمن نگاه می کند و بود که در بچالش گاه گاه کرم می یابد
وی

و مقعدش میخارد و قرقره از شکمش می آید علاج وی آنست
که در خوردش دهد دو لقمه گوشت با آب انار ترش و در وی
گوشت پاره کنند و در وی دهد سه روز یا بستانند
گندم سفید و خورد باید و با پوست موش در خوردش
دهد چون ریح بروغن شیره رونی بعد روزی بستانند
ترنج و تخم کدو بیست دانه و پوست وی بازکنند و
خورد باید و همه را بد و لقمه گوشت بدهد و در ایستانش
نشاند و آب در پیش او نهد چون آب خورد همه کرمها بیفکند
یا در خوردش دهد قطران یک لقمه گوشت یا نخود سفید
بساید و اگر سه لقمه گوشت و انکس بمالد یا نخود کوفته بر وی
پراکنده کنند و در خوردش دهد این آزموده است و اهل

عراق گویند که جوز هندی کهن و آرد گندم با هم بکوبد
و با آب بسرشند و اگر بیفشارد و آتش بگیرد و گوشت
در وی پاره کند و در خوردش دهد یا هلیله کابلی جزوی
و از کثیرا نیم جزو و از شکر سفید جزوی همه را خورد بساید
و با شیر بسرشند و با گوشت در خوردش دهد چشش گفت
ابوعیسی گوید بستانند ابریج بیست دانه و شیح ارمنی دو دانه
و پنج دانه شوهر همه را خورد بساید و با کنجد بسرشند
و در خوردش دهد با گوشت و این بغایت مجرب است
باب صد و پنجم ١٠٥ در ورم در شکم شکره چون در شکم شکره
ورم بود علاج وی آنست که زعفران و زرنیخ و مقل ازرق
و عنزروت بر آتش نهد و با کنجد حل کند و همه را بپا میزد

و بگوشت تازه درخوردش دهد سه روز و گوشت
بروغن بجوشاند و حقنه کند بروغن گاو و اسفیداج رصاص و
زردی تخم مرغ و گل سرخ کوفته و مغز سر گوسفند ماده
گرم با گوشت کبوتر والله اعلم باب صد و ششم در درد
شکم سکره از سرما چون درد شکم از سرما بود و نشان است
که پنجالش پاره پاره بود و بزردی گراید و سکره برخود
بپیچد همچو ستان و بال راست آویخته دارد و قی کند هم
اندر ساعت که طعام خورده باشد و بود که بجوزد اگر پنجالش
بسبزی گراید درد قوی تر بود علاج وی آنست که خون کبوتر
و شش گرم درخوردش دهد یا روغن گاو گرم کرده بدهد
بگوشت کبوتر و شیر گوسفند گرم کرده یا زردی تخم مرغ گرم کند

بشراب کهن و زیت درخوردش دهد بسه لقمه گوشت سه روز
یا بنک کوفته با میز و شراب کهن و بدو دهد بگوشت سه روز
هر روز مقدار نیم کفچه طعام گرم باب صد و هفتم
در کرم میان گوشت و پوست نشان وی آنست که شکم را مجارد
و ناگاه بجهد و پای بر نشیمن میزند و پرهای پاش میکند علاج
وی آنست که پر نافش بکند چنانکه هیچ پر نماند و انجا را بنا حق
بخارد و بشوید باب قطر تلخ یا باب قیصوم آنگاه بقطران
بمالد یا بامداد بشوید بسرکه یا بورق و نمک و خردل
بسرکه کهن بسرشید و بآن جای بمالد اگر نیک نشود بستاند
شونیز و بکوبد و بزیت بمالد و آنگاه باب گرم و صابون
بشوید و بمالد زردی تخم مرغ و زیت و حبه نمک والله اعلم

باب صد و هشتم در آنکه پرش کنند بر نیاید چون پر سکره بکنند
بر نیاید علاج وی آنست که نمک اندرانی در بن پرش برکند تا
سه روز آنگاه پاک کند با ستاند سر پیکان بی نمک و در جای
پر کند و یکدانه جو دران سوراخ نهد که پر می روید والله اعلم
باب صد و نهم در آنکه پر ناقص بدر آید چون پر سکره ناقص بدر آید
خواهی که بر قاعده اول باشد علاج وی آنست که زهره جوز را
بستاند و سر خروس در بن آن پر برکند مقصود بر آید
باب صد و دهم در آنکه پرش کج بر آید چون پر سکره
کج بر آید یا پیچیده و بشکسته بدانکه از ضعف سکره باشد که بر تن
وی چه نباشد که پر نرم بدر آید و قوت تن نیست که بپرورد
علاج آنست که درخوردش دهد بچه کبوتر ملمیده و گنجشک و مرغان

دشتی و پرستوک بچه با گوشت گوسفند بروغن زیت معمول
و پر کج را که پیچیده بود علاج وی آنست که آن پر را بروغن
شیره بمالد چندانکه نرم شود آنگه بگذارد تا روغن بخورد
بامداد آب بجوشاند و آن پر را در آب کند تا خوش کند آنگه
بشوید تا روغنش برود و با شیر گوسفند پر را باری چند تر کند
تا نرم شود آنگاه گل ختمی در آب بجوشاند و آن پر را در آب
جوشان زند و راست کند و پرهیز کند که آب گرم در بن
پر نرسد والله اعلم باب صد و یازدهم در پر سکره که بی
وقت افتد استادان روم گفته اند که زیت را در کوزه
مس سرخ کند و هفت روز در زیر خاک دفن کند و بعد از آن
بر آن جای که پر می افتد بمالد نیک شود باب صد و دوازدهم

در سیاه شدن مقعد چون مقعد شکره سیاه شود نشانش آنست که
پنجال پاره پاره بود و سبز و پیوسته به تعقور مقعد میخارد و آب
میچکد علاج آنست که مقعدش بروغن شیره یا زیت بمالد
و بستاند زفت سیر و زیت و بجوشاند و از وی شیاف
کند همچو نخودی و بروی نهد و در خوردش دهد زیت یا گوشت
یا بستاند چند دانه گندم و زنگار و دودی چند که سقف مطبخ
چسپیده باشد با انگبین سرشته و از وی فتیل کند و بروی
شیاف کند و انگشت را بروغن بمالد و در مقعدش کند
باب صد و سیزدهم ۱۱۳ در کرم مقعد شکره چون کرم در مقعد شکره
باشد نشانش آنست که کوس را میخارد و بود که بر نشیمن کوش را
میساید و دنب بسیار می جنباند علاج وی آنست که تره را خورد

بیله

بساید و به لقمه گوشت سه روز در خوردش دهد یا زیره
را بکوبد و شب در آب نهد و بامداد آن آب را صاف
کند و حقنه اش کند و در خوردش دهد بگوشت و بعضی
گفته اند که مغز سر بز کوهی در خوردش دهد باب
صد و چهاردهم ۱۱۴ در شکم بسته شدن شکره و چون شکم بسته بود و نتواند
پنجال انداختن نشان وی آنست که دم بسته زند و سینه اش
میجهد و می لرزد و آب بسیار میخورد و دنب بسیار جنباند
علاج وی آنست که روغن زیت و شکر سفید و یک حبه
صبر بدو دهد و چون دو ساعت شود آب در پیشش
نهد و بعد از آن در خورد دهد کبوتر بلمیده یا گوشت خوک
یا در خوردش دهد شیر و شکر بدل گوشت گوسفند یا سیه ماهی اش

کند بدبر چند که در کتاب یاد کردم باب صد و پانزدهم ۱۱۵
در بواسیر شکره چون شکره را بواسیر بود نشانش آنست که
پنجال زرد بود و در وی رگهای خون بود علاج آنست
که حقنه اش کند بروغن کتان یا روغن گنجشک و بر گوشش وی
بمالد و در خوردش دهد کبوتر بلمیده یا از گوشت ماکیان
یا گنجشک صحرایی باب صد و شانزدهم ۱۱۶ در بیچش شکره
چون در شکره بیچش پیدا شود نشانش وی آنست که پنجالش خون
آلود بود علاج آنست که بومال نرم آهن را خورد بساید
چون سرمه به لقمه گوشت کبوتر بلمیده در خوردش دهد
یا گوشت گوسفند از دو ساعت سیرش کند از گوشت
گنجشک دشتی یا حقنه اش کند بخون سیاوشان و اقاقیا و آب برگ کاه

براوشان

براوشان و روغن گل و زردی چشم ماکیان و کاغذ سوخته
والله اعلم باب صد و هفدهم ۱۱۷ در آماس پای شکره چون
پای شکره آماس گیرد و آب زرد از وی رود علاج
وی آنست که عاقرقرحا و صبر سقوطری دو شبانه روز
در آب بجوشاند و آن آب در پایش مالد و گوشت گوسفند
یا خوک بچه در خوردش دهد باب صد و هجدهم ۱۱۸
در نقرس شکره چون در پای شکره نقرس پیدا شود نشانش آنست
که کفش آماس کند و بر نشیمن نتواند نشست و انگشتان آماسیده
بود و پیوسته لرزد و چون مخلبهایش با هم آید پیوسته تکیه بر
سینه زند و طعام نخورد بدانکه نقرسش از حد گذشته است
و باشد انگشتانش چنان آماس کند که راست بایستد

علاج آنست که از نگار باطل کند و در خانهٔ تاریک بنهد و ضمادش کند اگر آماس گرم باشد عدس پوست کنده و صندل و عناب و طین ارمنی و شیاف مامیثا همه را خورد بساید و بآب حی العالم بسرشید و آب کشنیز تر و گلاب و آب هندوانه و سفیدی تخم مرغ در و ضماد کند اگر نیک نشود بساید گیاهی که او را راعی الحمام گویند و بکوبد و بگلاب و آب کشنیز تر بسرشید و ضماد کند و بعضی دور و طعامش دهد از گوشت مرغان دشتی یا بستاند سبت اگر تر باشد بهتر و بجوشاند و آب او را در طشت کند و غربال بر سر طشت نهد و شکره را بر سر غربال نشاند تا بخار آب بر پای شکره رسد چنانکه آب سرد شود آب گرم زیاده کند تا دو ساعت بخار آب بپای شکره

رسد چنانکه آب بعد از آن بگیرد پیس بر پای او بمالد تا آماس پخته و نرم شود آنگاه با نیشتر یا با آهن حجامت کند خون و زرداب از وی بیرون آید انکه صمغ عربی و صبر و سفیدی تخم مرغ و زعفران و خون ماکیان در کاسه کند و بر آتش نرم گرم کند و بر پایش ضماد کند یا صبر و سرگین کبوتر و زرنیخ سرخ و زهره گاو از هر یکی جزوی همه را خورد بساید و بنفط سیاه بسرشید و ضماد کند و بعضی گفته اند که از ماکیان سیاه یکساله خون وی بستاند حضیض مکی و گل بستاند سر باز و زعفران و بجوشاند و بگذارد تا سرد گردد و زعفران بر وی پا بهزد و در جایی که آماس دارد بمالد یا ببندد و آن روز رها کند بعد از آن روز دیگر چنان کند تا سه روز بر آید بعد از آن کتیرا و کندر و سفید

خورد بساید و بسرکه کهن بسرشید و آنشب بگذارد تا مخمر شود بامداد در پای او کند و بساید تا مرهم شود و بر آماس ضماد کند و این مجربست اگر آماس نرم شده در وی ریمی هست نیش بزند تا ریم بیرون آید و بعد از آن مداوا کند بمرهمیکه درین کتاب یاد کردیم و اگر هنوز آماس باشد برگ چغندر را بجوشاند و بر آماس ضماد کند گرم گرم چند نوبت و بعد از آن روغن گاو بمالد تا نرم شود و طعامش دهد از گوشت کبوتر بچه و گنجشک دشتی اگر نیک نشود بر جای آماس داغ کند و اگر نیک نشود بیش ازین علاج نشود. ب

۱۱۹ یکصد و نوزدهم در باد پای شکره چون در پای شکره باد باشد یا در رانش نشان وی آنست که پای را آونخته دارد و بان

پای جستن نتواند گرفت و پیوسته رگهای آن پای چون زدکان کشیده باشد و بود که آماسیده بود علاج وی آنست که بستاند حلبه و بابونج و اکلیل الملک و سداب بجوشاند و در پایش بمالد یا در طشت کند چنانکه در باب نقرس گفتیم تا بخار بران پای رسد و طعام از گوشت گنجشک دشتی بروغن جوز و کبوتر بچه بروغن بادام تلخ و گوشتهای گرم بخایند و انیسون در خورد دهد. باب یکصد و بیستم ۱۲۰

در شکست پای شکره چون پای شکره بشکند یا از جای بدر آید علاج وی آنست که معاش و ماش و طین ارمنی از هر یکی جزوی و جشتی و اقاقیا از هر یکی نیم جزو بسرشید بسفیدی تخم مرغ و آب مورد بر او ضماد کند بجامه کتان و چنان نبندد که

جای الم جراحت نشود یا بستاند پوست کندر و خون سیاوشان
و اقاقیا همه را بکوبد و بشراب کهن بسرشد و ضماد کند بجامه
کتان و چنان بندد که بجای جراحت الم نرسد یا پشم تر هندی
را خورد و صلایه کند چون سرمه و پاره آرد و بشراب ببزد
بر آتش نرم تا همچو سرشم شود و بر انجا ضماد کند و در خورد
دهد گل مختوم و مومیائی و گوشت کبوتر و هر گوشت که دهد
پاره زیت بمالد باب یکصد و بیست و یکم ۱۲۱ در آماس کف
شکره چون کف شکره آماس کند یا کجش علماء روم گفته اند که
علاجش آنست که مرهم خل را روزی چند بمالد یا بستاند کندر
و کافور با پنبه خورد بساید و زهره بز نر و سفیدی تخم مرغ بر سرشد
و بجامه کتان ضماد کند باب یکصد و بیست و دوم ۱۲۲ در سوزنک که

روی یا بر پای شکره پیدا شود چنانکه بر آدمی خلط و سودا پیدا
شود و این علت بر شاهین و چرغ بود نادر بود که بر باز شود پیدا
علاجش آنست که اسهالش کند با کشنیز مدبر و طعامش
کبوتر بچه و گنجشک دشتی و گوشت گوسفند گرم دهد یا بستاند
موم و بر آتش گرم بگذارد و بر آن مالد سه روز و بعد از آن
ریش
بستاند مازو و نمک اندرانی خورد و صلایه کند و بر آن
برکند یا بستاند صبر و مرد خورد بساید و بسرکه بسرشد و بر
انجا مالد یا بمالد شیر و فلفل کوفته هم و بعضی گویند این علت
را بسردی و تری باید مداوا کند پس اسهالش کند بشیر
و شکر طبرزد و یا بستاند شیر دختران و روغن بنفشه
و گلاب بر انجا مالد و طعامش دهد از گوشت بره یا فروج

یا کبک بچه یا بستاند روغن بنفشه و سرکه و آب کشنیز و بر انجا
مالد و دیدم که داغ کردند نیک شد باب
یکصد و بیست و سیم ۱۲۳ در پای شکره چیزی بر آید چون بر پای شکره چیزی
بر آید چنانکه بر دست ثالول علاج وی آنست که گرده گوسفند
را بشکافد و پر نمک کند و در کاسه نهد در زیر ستاره بماند تا
آن آب بر وی مالد این آزموده است باب یکصد و بیست و چهارم ۱۲۴
در پر کندن شکره چون شکره پر خود را بکند یا ببرد
چنانکه بعضی گفته اند که منی رشش میکند و از وی صبر بداند
علاجش آنست که عطریف گفت از قول خاقان که شکره را
سه روز در خوردش دهد یا قرنفل کوفته دهد بگوشت
سه روز و بعد از روز دیگر بستاند شلغم و میانش را خالی کند

و روغن گاو پر کند و بر آتش نرم نهد تا پخته شود و سرد کند
و در خورد وی دهد و بعضی گفته اند بهترین مر این علت را آنست
که بستاند صبر و حضض و مرد و زعفران و بسرکه تیز بسرشد و بر
پرش مالد روزی چند هر روز چون آن کند آن پر را ببرد یا بکند
و تلخی دارو در دهانش رود و دیگر از تلخی دارو ترک این
جهت
عمل کند و این معقولست و گفت سرقوس ملک سکندر از
این علت بستاند روغن بلسان در بن پرها مالد یا قطران
و روغن قاز و روغن خوز در بن پرها مالد نافع بود باب
یکصد و بیست و پنجم در شکستن چنگال شکره چون چنگال شکره
بشکند بستاند چنگال دیگر و آن استخوان که در میان آن باشد
بدر کند و آن شکسته را چنان کند که در میان آن رود یا بستاند

مصطکی و بکوبد و دران چنگال کند کرم و وصله کند و اکر
چنگال افتاده باشد بستاند وشق و شکر طبرزد و هر دو را
بکوبد و برانجا مالد و به پنبه جامه بپیچد یا بستاند رفت
و موم و زیت بهم بیامیزد و برانجا نهد یا بستاند کندر
و خورد باید و شراب کهن بیامیزد و برانجا نهد و ببندد
به پنبه جامه والله اعلم باب یکصد و بیست و پنجم در علت آماس
میخ چون در کف سکره علت بود مانند میخ نشانی آهسته پای
و کفش آماس کیرد و میان کفش مثل سر میخ پیدا بود علاج
آنست که در خورد دهد کنجشک و کبوتر بلمیده بروغن جوز و شکره
را در خانه تاریک نهد و بر سر پلاس نشاند و پیوسته پلاس
را بهمک آب ترکند و بستاند صبر و مردجای که موش در صحرا می اندازد

[illegible]

و بسرکه بسرشد و بر پایش مالد اکر آماس زیاده شود بستاند
وشق و کثیرا چنانکه کفتیم در باب نقرس یا بستاند کیاهی که پارسی
مودس کویند و تره کی و روغن او تی و بکوبد بروغن کهنه کاو
و بجوشاند و بر آماس ضماد کند تا سه روز و هر روز
باب کرم بر پشت عنابالی نهد چنانکه در باب نقرس کفته شد و
چون آماس رسیده باشد بسرکارد کرد برکیرد میخ را انجا برد
چنانکه بتوان کرفت آنکاه بکیرد و بیرون کشد و بعد از ان
آن جای را پر کند بسرمه و نمک و اکر در موی مردار باشد
مرهمش خلش نهد یا زنکار مداوای او مرهمهای موافق کند و اکر
از اول آماس رسیده باشد بسرکارد نرم کند و نمک و
سرمه پر کند و بعد از ان مداوا کند بمرهمهای موافق نرم اکر

محتاج بود و اکر نه خشک دار کند از صمغ صنوبر یا از
خشک دارو می سرد باب یکصد و بیست و هفتم در ثبت
سکره بستاند دنبه و داغش کند و بانکبین بمالد و در خوردش
باید بستاند دل کوسفند و اندرک و پیه وی پاک کند و در شیر
کوسفند پاره پاره کند و در خوردش دهد بکوشت خوک
و شیر خر یا بستاند مسکه و شکر سفید و حبه صبر مسکه بسرشد و
بی کوشت در خوردش دهد مقدار فندقی و دو ساعت
بکذارد و آب در پیش وی نهد تا بخورد و بعد آن سیرش کند
از کوشت ماکیان یا کبوتر بلمیده یا بستاند عنزروت نیم درم
و نمک اندرانی ربع درم با انکبین بسرشد و در خوردش
دهد بی کوشت و بعد سه ساعت آب در پیش وی نهد و بعد از ان

سیرش کند

سیرش کند از کوشت کنجشک و کبک یا در خوردش دهد
انکبین هر یر مقدار زیتونی بی کوشت و بعد دو ساعت
آب در پیش وی نهد و بعد دو ساعت طعامش دهد
باب یکصد و بیست و هشتم در انکبین هر یر بستاند انکبین خالص
خصوصا از جایی که درخت بادام بسیار باشد و کیاه
سقر بجوشاند و بر آتش نرم نهد و کفش را بکیرد تا صاف شود
و قوام کیرد و آنکه در شیشه کند و نکاه دارد تا وقت
حاجت اکر بر سکره حال بکردد و در خوردش دهد
باب یکصد و بیست و نهم کفت در جوارش سود دارد تخمه
را و باد را و شهوت را و نشاط انکیزد زنجبیل پوست کنده
و دارچینی و زعفران و جوز بویا و شکر طبرزد از هر یکی درمی

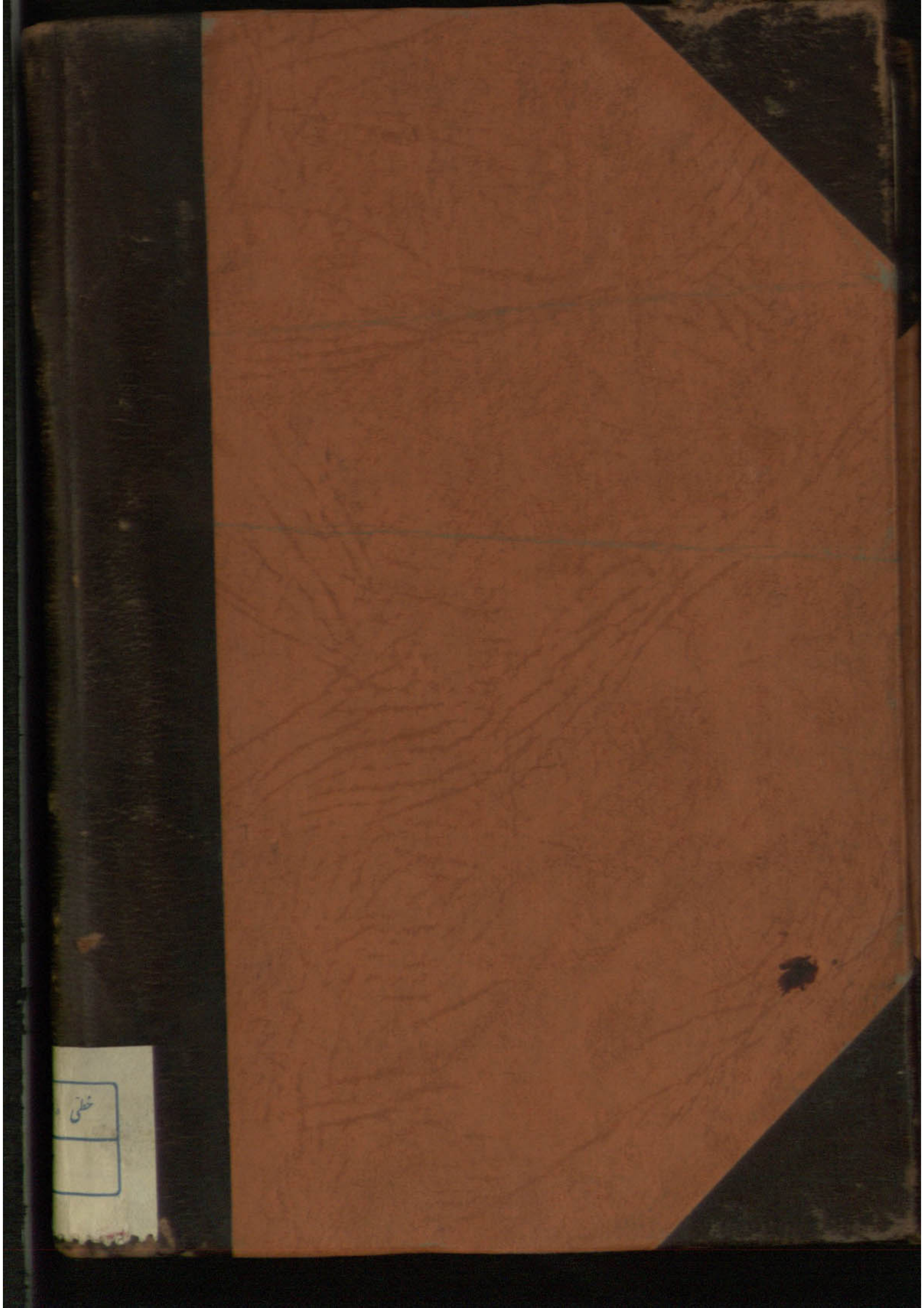
ونمک هندی وزرنیخ زرد ربعی درم سنگی همه را خورد
بساید و در بستوئی کند تا وقت حاجت. باب
صد و سی ام ۱۳۰ در جوارش دیگر بستاند کتیرا و مومیایی
وگل ارمنی از هر یک درم سنگی مصطکی و نعناع و جوز بوا
از هر یکی ربعی و نمک اندرانی نیم درم عود هیچ همه را خورد
بساید و با انگبین کف گرفته بسرشد و اندکی گلاب در بستوئی
کند تا وقت حاجت. باب صد و سی و یکم ۱۳۱ در داروئی
که سردی کند بستاند طباشیر و سکر طبرزد و تخم خیار و تخم
بالنگ و تخم ماکیان از هر یکی درم سنگی کافور منصوری
دانگی همه را بکوبد و در بستوئی کند تا وقت حاجت در خورش
دهد نیم درم سنگی بگوشت فروج یا بگوشت بزغاله یا گوشت ششیک

باب

باب صد و سی و دوم ۱۳۲ در مرهم آهک بستاند آهک تراب نا
رسیده و هفت بار بشوید و آنکه خشک کند و به حریر ببزد
و بروغن سرده درده بان ساید تا مرهم شود. باب
صد و سی و سیم ۱۳۳ در مرهم جالینوس بستاند مرده سنگ
و خورد بساید نرم تا از حریر بیرون رود و از وی بستاند
درم سنگی و نیم و از سرکه تیز درم سنگی و از زیت ده درم
در آتش نرم بپزد و به سپخان بجنباند تا نسوزد و مرهم سیاه
شود و در ظرفی نگاه دارد تا وقت حاجت. باب
صد و سی و چهارم ۱۳۴ در خشک دارو بستاند خون سیاوشان و
اقاقیا درم سنگی و عنزروت نیم درم شاخ گاو کوهی سوخته
و عدس پوست کنده از هر یکی ربع درم همه را نرم صلایه

کند مثل سرمه و نگاه دارد تا وقت حاجت اما خشک
داروی سبز بستاند عین الجمار که به رومی بکرمدین گویند
سه درم و از لاله که شقایق گویند و عین الدیک نیز گویند
و پر سیاوشان و راعی الحمام این همه را خشک کند و بکوبد
و ببیزد و از حریر بگذراند و نگاه دارد تا وقت حاجت و
بعضی گفته اند بستاند سنگره مرده و پرش بکند و بر سر سنگی
که شمشیر صیقل می کنند




خطی